

# جنایات جنگ و جنایات علیه بشریت\*

ژاک فرانسیون  
ترجمه و تلخیص  
دکتر محمدعلی اردبیلی

## بخش اول کلیات

جنایات جنگ و جنایات علیه بشریت، جرایم بین‌المللی به‌شمار می‌روند و همانند سایر جرایم موضوع حقوق بین‌الملل نظیر جنایات علیه صلح، بر روابط میان دولت‌ها تأثیر می‌گذارد. ارتکاب این جرایم حریم ارزشهایی را که همگان معتبر شناخته‌اند خدشه‌دار می‌کند. جرم دانستن این اعمال موضوعی است که در چارچوب

---

\* «ژاک فرانسیون» Jacques Francillon استاد حقوق دانشکده حقوق دانشگاه علوم اجتماعی «گرونوبل» و از صاحب‌نظران نامی حقوق بین‌الملل کیفری است و در این زمینه تاکنون مقالات ارزشمندی در مجلات حقوقی بین‌المللی به قلم درآورده است. مقاله‌ای که از نظر خوانندگان می‌گذرد ترجمه و تلخیصی است از مقاله مفصل وی با عنوان:

"Crimes de guerre, Crimes contre l'humanité" in *Juris-classeur de Droit International*, 1983, Fasc. 410.

حقوق بین‌الملل عمومی مطرح می‌شود و منشأ آن در هنجارهای بین‌المللی نظیر عرف بین‌المللی، اصول کلی حقوق، رویه و آرای قضایی و نظریه‌های بین‌المللی نهفته است. این جنایات همچنین موضوع مقررات حقوق داخلی قرار می‌گیرند. این وظیفه به عهده قانونگذاران داخلی گذاشته شده است که جرایم بین‌المللی را با ضمانتهای اجرایی کافی همراه سازند. به علت فقدان یک مرجع دادرسی کیفری بین‌المللی دائمی، صلاحیت دادگاه‌های داخلی برای محاکمه عاملان این قبیل جنایات پذیرفته شده است. با اینهمه، حقوق بین‌الملل برتری خود را کم و بیش نسبت به حقوق داخلی حفظ کرده و رفته‌رفته با جای گرفتن در نظامهای کیفری ملی، به‌سوی یکنواخت کردن آن گام برمی‌دارد.

بنابراین، در قلمرو دوگانه حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل است که مجازات جنایات جنگ و جنایات علیه بشریت نهفته و صحت این گفته از نظر تاریخی به اثبات رسیده است.

**الف. پیدایش مفاهیم:**

## 1. تنظیم «حقوق جنگ»<sup>1</sup>

نطفه حقوق جنگ در عهد باستان و قرون وسطی بسته شد؛ اما پیدایش آن به صورت فعلی نسبتاً جدید است و بنای آن بر پایه هنجاری آمرانه که توسل به زور را در حل اختلافات میان دولت‌ها مردود می‌شمرد، بعد از سال‌های پایانی قرن نوزدهم گذاشته شد و جنگ‌های تجاوزکارانه اعمالی «نام شروع» تلقی گردید. ولی نتیجه تلاش برای پیشگیری از جنگ به دلیل نبودن یک سازمان علمی حقوق بین‌الملل جزا چندان موفقیت‌آمیز نبوده است. به همین جهت کاستی‌های اقدامات سیاسی به سود خلع سلاح و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی الزاماً بیشتر و بیشتر احساس می‌شود.

## 2. تنظیم «حقوق جنگیدن»<sup>2</sup>

برای یافتن مقدمات تنظیم این مقررات باید به زمان‌های دور بازگشت.

---

1. Jus ad bellum.

2. Jus in bello.

طرح نظري يك حقوق بين الملل كه بر پايه اصل عدالت جهاني استوار باشد، نخستين بار در عهد باستان به وسيله فيلسوفان يونان نظير «افلاطون» و «ارسطو» و در روم به وسيله «سيرون» ترسيم شد. اين طرح در قرون وسطي در فلسفه مدرسي (اسكولاستيك) و حقوق فطري «آگوستن»<sup>3</sup> و «توماس آكويني قديس»<sup>4</sup> ادامه يافت. «گروسيوس» (1583—1648) كه اغلب در محاکمات «نورنبرگ» به عنوان يك مرجع از او ياد مي شد، از جمله كساني است كه اين نظريه را به بهترين وجه بيان کرده است. بيشترين تلاش براي انساني كردن جنگها از اواسط قرن نوزدهم به بعد به كار رفت. مقرراتي كه در اين جهت در بسياري از اسناد بين المللي وارد شده اجازه داده است كه اصولي هدايت كننده و اساسي در حمايت از انسانها تعيين شوند. اين تلاشها براي تدوين مقررات مربوط به مخاصمات مسلحانه در ميان دو جنگ جهاني ادامه يافت. افكار عمومي با ملاحظه اعمال نفرت انگيزي نظير بمباران مردم

---

3. Sanit-Augustine.

4. Saint-Thomas d'Aquin.

غیرنظامی، استفاده از گاز خفقان آور، و به رگبار بستن بازماندگان یک کشتی که به وسیله یک زیردریایی به اژدر بسته شده بود، شدیداً متأثر شد. اما اغلب این اسناد هیچ‌گونه تنبیهی از نظر کیفی پیش‌بینی نمی‌کردند. بنابراین شعاع آنها بسیار محدود بود.

طرح نخستین قواعد عمومی جرایم بین‌المللی فقط در فاصله دو جنگ ریخته شد. در پایان جنگ دوم جهانی، اساسنامه دادگاه نظامی بین‌المللی نورنبرگ به موافقتنامه لندن مورخ 8 اوت 1945 ضمیمه شد و نیز دادگاه مزبور در حکم خود این قواعد را بیان کرد. کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد بعداً این قواعد را تنظیم و در هفت اصل خلاصه نمود. لیکن طرح مجموعه قانونی ناظر بر جنایات علیه صلح و امنیت بشری که در سال 1954 به وسیله کمیسیون تهیه شد، به ثمر نرسید. توسعه حقوق قراردادها به ادامه این تلاشها، سودمندان کم رسانید. قرارداد 9 دسامبر 1948 (کشتار دسته‌جمعی)، قراردادهای 21 دسامبر 1965، 7 مارس 1966 و 30 نوامبر 1973

(تبعیض‌نژادی و آپارتاید)، قرارداد سازمان ملل متحد مورخ 26 نوامبر 1986 و قرارداد اروپایی مورخ 25 ژانویه 1974 (عدم شمول مرور زمان نسبت به جنایات جنگ و جنایات علیه بشریت) حاصل این تلاشها است. اما پیشرفتهایی که در این زمینه انجام یافته باز هم به دلیل محدود بودن شعاع حقوقی این قبیل اسناد بسیار محتاطانه است.

در این میان، به خصوص حقوق انسانی<sup>5</sup> با تهیه قراردادهای چهارگانه ژنو مورخ 12 اوت 1949 که بعداً مقاوله‌نامه‌های الحاقی مورخ 10 ژوئن 1977 به آن افزوده شد، تکامل یافت. این قراردادها به دولتهای امضاکننده توصیه می‌نمایند که «تخطی شدید» از قواعد مقرر در این قراردادها را جرم تلقی کنند. در حال حاضر، قوانین غالب کشورهای موازینی را در این جهت دربردارند.

### 3- حمایت حقوق بشر

از سوی دیگر، پیشگیری و مجازات جنایات جنگ و جنایت علیه بشریت باید

---

5. Droit humanitaire.

پیش از هر چیز در چارچوب حمایت از حقوق بشر قرار داده شود. این جنایات همانند اعمالی نظیر تروریسم، برده‌داری و شکنجه، تجاوز به ارزشهای اساسی تمدنی بشری به‌شمار می‌روند و نکوهش همگانی را برمی‌انگیزند. اقداماتی که از سال 1945 به وسیله جامعه بین‌المللی برای تحکیم این حمایت انجام گرفته نشانه «ایمان ملتها به حقوق اساسی بشر است» که از آن جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر مورخ 10 دسامبر 1948، قرارداد اروپایی پاسداری از حقوق بشر و آزادیهای اساسی مورخ 4 نوامبر 1950، و میثاقهای ملل متحد در باره حقوق مدنی و سیاسی و در باره حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مورخ 16 دسامبر 1966 را باید نام برد. ضمانتهایی که در این تعهدات پیش‌بینی شده است با توجه به تجاوزهای بی‌شمار و بدون وقفه دولتها به حقوق بشر، پندارگرایانه به‌نظر می‌رسد؛ معه‌ذا همین متون و اسناد دیدگاههای مثبتی را در برابر ما می‌گشایند.

**ب. کارآیی مجازات:**

## 1. دوره پیش از جنگ جهانی دوم

سالها بود که نقض حقوق بشر جز به‌طور پراکنده به کیفر نمی‌رسید. پس از پایان جنگ جهانی اول مجازات، شکل سامان‌یافته‌ای به خود گرفت. پیمان «ورسای»، امپراتور «ویلhelm دوم» را در مقابل یک هیئت دادرسی بین‌المللی متهم ساخت و دادگاه‌های نظامی ملی اجازه یافتند آلمانی‌های متهم به ارتکاب جرایم جنگ را محاکمه کنند. همانطور که می‌دانیم، هلند از استرداد «قیصر» سرباز زد و آلمان از تحویل اتباع خویش خودداری کرد و محاکمات چندی که در این کشور شروع شد در اغلب موارد با برائت متهمان به پایان رسید. بنابراین بسیاری از جنایتکاران از کیفر گریختند.

## 2. جنگ جهانی دوم و دوره معاصر

برای اجتناب از این‌گونه پیا مدها بود که از 1941 به بعد متفقین رسماً مقامات طرف خصمه را از قصد خود مبنی بر مجازات جرایم جنگ و سایر اعمال



بیرحمانه که بعداً جنایات علیه بشریت نام گرفت، آگاه کردند. اعلامیه مسکو مورخ 30 اکتبر 1943 پیش‌بینی می‌کرد که جنایتکاران اصلی جنگ به وسیله یک هیئت دادرسی بین‌المللی، و سایر جنایتکاران براساس حقوق داخلی محاکمه خواهند شد. این امر بعداً و به دنبال موافقتنامه لندن مورخ 8 اوت 1945 و بیانیه مورخ 19 ژانویه 1946 که به تأسیس دادگاه‌های بین‌المللی نورنبرگ و توکیو انجامید، تحقق یافت.

در آلمان، نیروهای فاتح دادگاه‌های نظامی ویژه تشکیل دادند. موضوع قانون شماره 10 شورای نظارت بین متفقین، یکسان کردن مقررات اجرایی بود. شمار بسیاری از متهمان در برابر این هیئت‌ها و دادگاه‌های ملی صلاحیت‌دار، برای جنایاتی که در مناطق اشغالی مرتکب شده بودند، تحت پیگرد قرار گرفتند. به دلیل سنگینی اتهامات و نیز صدمه و آزاد شدیدی که قربانیان وحشیگریهای نازیسم متحمل شده بودند، بسیاری از دادرسی‌ها با محکومیت متهمان به کیفرهای سنگین نظیر مجازات‌های اعدام، زندان‌های ابد و

زندانهایی درازمدت به پایان رسید. ولی در نهایت، مجازات فقط شمار نسبتاً اندکی از جنایتکاران جنگ را به دلایل متعدد نظیر فوت یا فرار متهم، عدم استرداد متهم به وسیله دولت پناهدهنده، مشکل دسترسی به گواهان و غیره، دربرگرفت. آماری که در اول ژانویه 1978 تنظیم گردیده است نشان می‌دهد که در مجموع از 667، 82 نفر آلمانی مظنون، 6.245 نفر بعد از پایان جنگ در جمهوری فدرال آلمان محکومیت یافتند و 1.026 نفر در فرانسه غیباً محکوم شدند. با این‌همه، تلاش‌های مستمر برای تحویل و مجازات این جنایتکاران بی‌وقفه ادامه داشته است و جستجوها برای راندن عاملان پاره‌ای جنایات انزجارآور از کشورها همچنان ادامه دارد. در فقدان یک همیاری بین‌المللی مؤثر، ابتکار این جستجوها را تشکیلات خصوصی به عهده دارند. به استثنای لهستان، کشورهای اروپای شرقی شرکت چندانی در این تلاش‌ها ندارند و پلیس بین‌المللی (انترپول)<sup>6</sup> نیز با این تصور که موضوع مربوط به جنایات سیاسی

---

6. Interpol.

است، از دخالت در این زمینه خودداری می‌کند.

شماری از کشورهای متفق، اتباع خود را به دلیل همکاری با دشمن و نیز به خاطر جنایات جنگ علیه بشریت به پای میز محاکمه فرا خواندند. دادرسی‌هایی همچنان در جریان است. به‌خصوص در فرانسه، تحقیقات بسیاری در تعقیب «پل توویه»<sup>7</sup> (فرمانده چریک‌های لیون به هنگام اشغال فرانسه)، «ژان لوگی»<sup>8</sup> (نماینده «رنه بوسکه»<sup>9</sup> ریاست کل پلیس «حکومت ویشی» در منطقه تحت اشغال) و «موریس پاپون»<sup>10</sup> وزیر سابق (دبیر ریاست کل استانداری «ژیروند» از 1942 تا 1944)، انجام گرفته است. برای افکار عمومی نسبت به مناسب بودن این‌گونه دادرسی‌ها پس از گذشت قریب چهل سال، پرسش‌هایی به‌وجود آمده است. دلایل مستند هرچند از نظر اهمیت متفاوت است اما چندان بیجا نیست – بی‌عدالتی فاتحان، فقدان دستگان قانونگذاری مناسب، عدم تناسب میان مجازات و اهمیت

---

7. Paul Touvier.

8. Jean Leguay.

9. René Bousquet.

10. Maurice Papon.

جرايم ارتكابي، اعمال مجازات تنها نسبتبه عاملان اجرايي، ضعف گواهي، وجود روح انتقامجويي، بهره برداري سياسي از محاکمات و ... از جمله اين دلایل است. برعكس، بر ضرورت اينكه اينگونه جنايات بيكيفر نمانند و عاملان آنها حتي در محل وقوع جنايات خود - جايي كه به قول «ميشله»<sup>11</sup> «خاطره اين نامها در ذهن مردم نفرت برمي انگيزد» - محاکمه شوند، بسيار پافشاري شده است. «دون ديو دووا بر»<sup>12</sup> داديار دادرسيهاي نورنبرگ معتقد بود عدالت بد بهتر از نبودن عدالت است. امروزه به ويژه در فرانسه، از نظر تاريخي بر ارزش نمادي و تربيتي اينگونه دادخواهيها تأكيد مي شود و انتظار اين است كه بتوان بدین طريق اصول عقايد نازيها را به محاکمه كشيد و از تكرار سفاكيهاي كه اين طرز تفكر پديد آورد، جلوگیری کرد.

پس از جنگ جهاني دوم رویدادهای ناگوار بسياري توانست فرصتي براي پاره اي دادرسيها فراهم آورد و

---

11. Michelet.

12. Donnedieu de Vabres.

محکومیتها را بر پایه اصولی که در نورنبرگ و توکیو به دست آمده بود، توجیه کند. مثلاً وصف «جنایت جنگ»، «جنایت علیه بشریت» یا «کشتار دسته جمعی» غالباً علیه حکومتها و یا افرادی که به هنگام پاره‌ای مخاصمات نظیر درگیری‌های کره، هند و چین، الجزایر، بیافرا، ویتنام، بنگلادش، کامبوج، افغان‌ستان، لبنان، و... به نقض حقوق بشر متهم شده‌اند، به کار رفته است.

«محکومیت‌های اخلاقی» دام‌نگیر پاره‌ای از کشورها شده است. این قبیل محکومیتها یا از سوی سازمان‌های رسمی اعلام شده است - مثلاً در درگیری‌های اسرائیل با اعراب و فلسطینی‌ها، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد طی تصمیم 13 فوریه 1976 خود اسرائیل را برای نقض حقوق بشر در سرزمین‌های اشغالی به خاطر اعمالی که «جنایات جنگ و توهین به بشریت تلقی می‌شود» محکوم کرد - و یا از سوی سازمان‌های غیررسمی که به عنوان نمونه اقدامات «دادگاه را سل» به ویژه درباره

سرکوبی در امریکای لاتین و تیره‌کشی<sup>13</sup> سرخپوستان قابل ذکر است. اما مشروعیت و بی‌طرفی چنین دادگاه‌هایی مورد تردید قرار گرفته و از این جهت اظهار نگرانی شده که «آرای» صادره بیشتر از ملاحظات سیاسی الهام گرفته است تا خواسته‌های انسان‌دوستانه. تقدیح و محکومیت چنین اعمالی در رویدادهای اخیر می‌توانست در چارچوب حقوق داخلی گسترش پیدا کند، ولی در این زمینه تاکنون تقریباً مجازاتی وجود نداشته است. مع‌هذا محاکمه سه افسر در امریکا به دنبال قتل عام «مای لای»<sup>14</sup> در ویتنام، نمونه این‌گونه محاکمات است. در این محاکمه تنها «ستوان کالی»<sup>15</sup> مقصر شناخته شد، اما بعداً حکم محکومیت او فسخ گردید. از این‌رو بجاست که بار دیگر از نبودن یک مرجع دادرسی بین‌المللی دائمی برای مسائل کیفری اظهار تأسف شود.

---

13. واژه Ethnos به «قوم» ترجمه شده است؛ بنابراین Ethnocide را می‌توان به «قوم‌کشی» ترجمه کرد. «مترجم».

14. My-Lai.

15. Calley.

## بخش دوم خصوصیات کلی و شرایط تعیین جرم

### الف. جنایات جنگ

#### 1. تعریف

تعریفی که از جنایات جنگ شده است آن را جنایاتی می‌داند ناشی از «تمام اعمالی که عمداً قوانین و عرف جنگ را نادیده می‌انگارد». عبارت «نقض قوانین و عرفهای جنگ» در بسیاری از اسناد بین‌المللی و نصوص حقوق داخلی به چشم می‌خورد؛ اما در حقوق فرانسه، مفهوم جنایات جنگ جنبه‌های تازه‌ای دربردارد.

### حقوق بین‌الملل

(1) قراردادهای لاهه مورخ 29 ژوئیه 1899 و 18 اکتبر 1907: موضوع مقررات اصلی این قراردادها «تعریف و تنظیم آیین جنگ است». چهارمین قرارداد آن درباره قوانین و عرفهای جنگ زمینی و نیز آیین‌نامه ضمیمه آن مورخ 18 اکتبر 1907 به این موضوع اختصاص دارد. این مقررات که طرفین متخاصم ملزمند آن را

به‌عنوان قواعد کلی رفتار در جنگ به‌کار  
بندند، بیش از هر چیز ملهم از اندیشه  
اخلاقی کردن جنگ در عصری است که پیدایش  
فنون جدید در صنایع تسلیحاتی لزوم  
اعمال رفتار انسانی را ضروری می‌نماید.  
آیین‌نامه الحاقی چهارمین قرارداد بعد  
از آنکه تصریح می‌کند «متخاصمان حق  
نامحدودی در انتخاب ابزار آسیب‌رساندن  
به دشمن را ندارند» (ماده 22)، به  
احصای رفتارهای منع شده می‌پردازد (ماده  
23). این تلاش، نخستین گام به سوی یک  
قانون‌گذاری بین‌المللی به‌شمار می‌رود و  
طرفین قرارداد از جمله فرانسه را ملزم  
می‌سازد آن را به‌عنوان یک سند مرجع برای  
دستورهایی که به نیروهای ارتش زمینی  
داده می‌شود به‌کار بندند (ماده 1  
قرارداد) و در نتیجه، به‌عنوان منب‌عی  
برای تعریف جنایات جنگ از آن استفاده  
کنند.

(2) اساسنامه دادگاههای نورنبرگ و  
توکیو (مورخ 8 اوت 1945 و 19 ژانویه  
1946): از نظر حقوق بین‌الملل جزایی این  
متن‌ها حائز اهمیت بسیاری است و به‌ویژه  
در مورد تعریف بین‌المللی اتهامات جنایی



در خور توجه می‌باشد. اساسنامه دادگاه نورنبرگ تنها به یک تعریف کلی از جنایات جنگ، نظیر «نقض قوانین و عرفهای جنگ» اکتفا نمی‌کند، بلکه علاوه بر آن با ذکر نمونه‌هایی نظیر قتل، بدرفتاری، تبعید مردم غیرنظامی، اعدام اسیران، نهب و غارت و غیره که «مقتضیات نظامی آن را توجیه نمی‌کند» (ماده 6، ب)، تعبیر روشن‌تری از جنایات جنگ به دست می‌دهد. این تعریف که جنبه توضیحی دارد با کمی اختلاف در قانون شماره 10 شورای نظارت بین متفقین نیز منعکس شده است.

(3) قراردادهاي ژنوو و مقاوله‌نامه‌هاي الحاقی 1 و 2 (مورخ 12 اوت 1949 و 10 ژوئن 1977): متن این قراردادها درباره حقوق انسانی در مخاصمات مسلحانه است. از نظر موضوع، این قراردادها نیز در درجه اول اهمیت قرار دارند. ماده 3 که مفاد آن در هر چهار قرارداد مشترک است و همچنین ماده 75 مقاوله‌نامه 1 فهرستی از رفتارهای نامشروع را دربردارند. سایر مواد، به تفکیک دو دسته از اعمال ممنوع می‌پردازند: دسته اول، «جرائم مهم» که

درباره آن امضاکنندگان «متعهد می‌شوند تمام اقدامات قانونگذاری لازم را برای تعیین ضمانت اجرایی کیفری مناسب به عمل آورند» (قرارداد 1 ماده 49، قرارداد 2 ماده 50، قرارداد 3 ماده 129، قرارداد 4 ماده 146 و مقاوله‌نامه ماده 85)، و دسته دوم «تخلفات غیرمهم» که طرفین ملتزم می‌شوند به «قطع» آن مبادرت کنند. اعمالی که «جرایم مهم» تلقی می‌شوند عبارتند از: قتل عمد، شکنجه یا رفتارهای غیرانسانی شامل آزمایش‌های زیست‌شناسی و عملی که عمداً موجب رنج و محنت شدید شود و یا آسیبی مهم به تمامیت جسمانی و یا سلامت انسانی وارد آورد (قرارداد 1 ماده 50، قرارداد 2 ماده 51، قرارداد 3 ماده 130 و قرارداد 4 ماده 147). مفهوم «جرایم مهم» در مواد 11 و 85 مقاوله‌نامه 2 به‌طور محسوسی تعمیم یافته و در تبصره ماده 85 صریحاً در زمره «جنایات جنگ» محسوب شده است. چنین تعمیمی پیشرفتی است که بر اهمیت آن بسیار تأکید شده است.

(4) تفاوت «قوانین و عرف جنگ» و «حقوق انسانی»: حمایت بین‌المللی که

آیین‌نامه ضمیمه چهارمین قرارداد لاهه مورخ 18 اکتبر 1907 آن را تضمین می‌کرد، به‌طور چشمگیری به‌وسیله چهارمین قرارداد ژنو مورخ 12 اوت 1949 (حمایت اشخاص غیرنظامی در زمان جنگ) و مقاوله‌نامه الحاقی 1 مورخ 10 ژوئن 1977 (مخاصمات مسلحانه بین‌المللی) تقویت شد. دو متن اخیر، متن قبلی را بدون آنکه جایگزین آن شوند، تکمیل می‌کنند و در نتیجه، تعریفی در عین حال کامل‌تر و دقیق‌تر از جنایات جنگ به‌دست می‌دهند.

ماده 3 قرارداد لاهه اعلام می‌داشت طرف متخاصمی که مفاد آیین‌نامه را نقض کند، مسئول تمام اعمالی است که به‌وسیله نیروهای رزمنده او ارتکاب یافته است. نتیجتاً تنها مسئولیت دولت در این قرارداد مطرح بود. اما در قرارداد 1949 ژنو با قبول این امر که جنایت جنگ به‌عنوان تجاوز به حقوق انسانی قابل مجازات است، این امکان فراهم شد که اعمال مجرمانه افراد نیز مشمول مجازات فردی قرار گیرد. از این پس، نظریه زیر در دکترین و اندیشه‌های حقوقی مدافعانی پیدا کرد:

نقض قوانین و عرف جنگ نشان‌دهنده سیاستی است که الهام‌بخش دولت در اعمال و رفتار او است؛ حال آنکه تخطی از حقوق انسانی، ناشی از ابتکارات فردی است و در زمره اعمالی قرار دارد که فقط از نظر وجدان انسانی، اعمال جنایتکارانه تلقی می‌شوند، با توجه به اینکه جرایم مزبور نمی‌توانند در گروه مستقل جنایات علیه بشریت طبقه‌بندی شوند، باید پذیرفت که جنایت جنگ مفهوم واحد در حقوق بین‌الملل جزایی ندارد.

### حقوق داخلی

قراردادهای ژنو تنها به برقراری قواعد تعیین جرم بسند کرده است بدون آنکه ضمانت اجرای آن را مشخص کند. این وظیفه به عهده قانونگذاران ملی نهاده شده که به وضع آن پردازند. بنابراین کارآیی حقوق انسانی منوط به ابتکارات قوه قانونگذاری دولت امضاکننده قراردادهای ژنو است. باید گفت که امضاکنندگان قراردادهای ژنو تکالیف خود به درجات مختلف برآمده‌اند. پاره‌ای کشورها به وضع قانون خاصی پرداختند که

با نص و روح قراردادها هماهنگ بود. پاره‌ای دیگر از کشورها تنها به تکمیل یا تغییر قانون خود قناعت کردند و یا حتی بدون آنکه مفاد قانون را تغییر دهند، همین که از پیش با مقررات حقوق بین‌الملل سازش داشت، آن را حفظ کردند. بدین ترتیب، در شیوه تعیین جنایات جنگ در حقوق داخلی اختلاف‌هایی به چشم می‌خورد. این جنایات گاه با توجه به حقوق بین‌الملل جزای عرفی یا قراردادی تعریف شده‌اند و گاه با توجه به حقوق جزای داخلی. حقوق فرانسه در حال حاضر بینش اخیر را ترجیح داده است. دستگاه قانونگذاری کشورهای که به بینش نخستین ملحق شده‌اند، نقض قوانین و عرف جنگ را همان‌گونه که هست، جرم تلقی کرده‌اند و حقوق قراردادی را صریحاً در حقوق داخلی وارد نموده‌اند. دستگاه قانونگذاری کشورهای که به بینش دوم ملحق شده‌اند، با اصلاحاتی جزئی، به الحاق جنایات جنگ به جرایم عمومی اکتفا کرده‌اند. قوانین جزایی جاری در این کشورها برای تضمین سیاست‌هایی که در حقوق قراردادی پیش‌بینی شده‌اند، کافی به‌شمار آمده‌اند.

در نظام‌های جزایی مبتنی بر قانون، تعیین جرایم به طریق احاله انجام می‌شود. قلمرو جرایم غالباً به وسیله مقررات تفسیری که به ذکر جرایم بسنده می‌کنند، تعیین می‌شود. موارد جرم در این نظام معین شده است، اما به صورت حصري نیست. معهذا هنجار بین‌المللی در تعیین جرم با استفاده از فن عامل توجیه‌کننده وارد شده است. در این حال، جنایت جنگ به‌عنوان تخطی از موازین حقوق عمومی که به وسیله قوانین و عرف جنگ نمی‌توان توجیهی برای ارتکاب آن یافت، تعریف شده است. قوانین و عرف جنگ وقتی که عمل خصمانه از حدود ضرورت نظامی فراتر نرود، به‌عنوان عامل توجیه‌کننده به‌کار می‌آیند.

چنین بیدشی مورد انتقاد واقع شده است. انتقادها اساساً مربوط به خطر جرم شناختن اعمال گذشته که تخلف از اصل تفسیر مضیق قانون در مسائل کیفری به شمار می‌رود و بر پایه جذبه فرضی نظریه عوامل موجهه استوار است.

## 2. شرایط تحقق جرم

### شرط زمان:

اعمالی که جنایت جنگ را تشکیل می‌دهند باید از زمان شروع مخاصمات ارتکاب یافته باشند. به علاوه، مجازات این اعمال به عنوان جنایات جنگ موکول به این شرط است که این اعمال به چگونگی و وضع مخاصمات مرتبط باشند. در واقع، این اعمال باید به‌هنگام و یا به بهانه حالت جنگ ارتکاب یافته باشند.

### شرط مکان:

به دلیل تعداد کشورهایایی که در جنگ جهانی دوم نفرت‌انگیزترین جنایات در خاک آنها به وقوع پیوست، می‌بایست این جنایات صرفنظر از اینکه در کجا ارتکاب یافته بودند، کیدفر داده می‌شدند. قانونگذار فرانسوی از همین حکم تبعیت کرده است. فرمان 28 اوت 1944 (ماده 1) به اعمالی که «در فرانسه و یا در سرزمینی تحت حاکمیت فرانسه» ارتکاب یافته همان اندازه توجه دارد که به اعمال جنایتکارانه‌ای که در خاک یک کشور بیگانه اتفاق افتاده است.

### شرایط مربوط به اشخاص و اموال آنها:

برای آنکه بتوان جرمی را جنایت جنگ تلقی کرد باید عامل آن فردی از افراد دشمن و یا هر فردی باشد که در خدمت تشکیلات و منافع دشمن قرار دارد. درخصوص زیان دیدگان از جرم، ماده 1 فرمان 28 اوت 1944 و ماده 70 مجموعه قوانین دادرسی ارتش فرانسه این اشخاص را بدین شرح احصا کرده است: تبعه فرانسه و یا تحت حمایت فرانسه؛ نظامیان و افرادی که خدمت زیر پرچم خود را انجام داده اند؛ اشخاص بدون تابعیت<sup>16</sup> و پناهندگی که در یکی از سرزمینهای فرانسه سکونت دارند. قوانین فوق اموال این اشخاص و اشخاص حقوقی فرانسوی را نیز مورد حمایت قرار داده است. بنابراین، قربانیان جرایم جنگ می‌توانند هم افراد غیرنظامی و هم نظامی، رزمندگان نیروهای منظم و نیروهای مقاومت یا اسیران جنگی باشند.

### 3. اعمالی که جنایات جنگ تلقی شده اند

---

16. Apatride.



بند «ب» ماده 6 اساسنامه نورنبرگ فهرستی غیرحصری از اعمالی که جنایات جنگی تلقی شده‌اند دربردارد. ماده 1 فرمان 28 اوت 1944 فرانسه نیز به ذکر بعضی اعمالی که می‌توانند جنایات جنگ به‌شمار آیند، پرداخته است. برخی از این اعمال در قانون جزا و در مجموعه قوانین دادرسی ارتش پیش‌بینی و مجازاتی برای آنها تعیین شده است. این اعمال عموماً جرایمی هستند علیه مصالح عمومی، امنیت کشور و صلح و آرامش عمومی و یا جرایمی علیه افراد یا اشخاص و یا اموال. به‌علاوه، ماده 2 فرمان 28 اوت 1944 این ویژگی را دارد که با اعمال قواعد تفسیری، یک سلسله اعمال فوق‌العاده خطرناک را که پیش از آن در قانون جزا و مجموعه قوانین دادرسی ارتش پیش‌بینی شده بودند، در حکم جرایم جنگ تلقی کرده است.

#### **ب. جنایات علیه بشریت:**

در ابتدا، مفاهیم جنایات جنگ و جنایات علیه بشریت با یکدیگر خلط شده بودند. مفهوم اخیر در این اواخر درست

هنگامی که حمایت از حقوق بشر از نظر موضوع در درجه اول اشتغال فکری حقوق بین‌الملل درآمد، استقلال پیدا کرد. در واقع، از جنگ جهانی دوم به بعد بود که رفته رفته فکر تعیین یک مجازات جهانی و خاص درباره چنین بزهی پیدا شد.

نظریه و آرای حقوقی عموماً کشتار جمعی به معنی انهدام کامل یا جزئی یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی را ذاتاً مهمترین شکل جنایات علیه بشریت تلقی می‌کنند. هر دو اصطلاح گاهی به جای یکدیگر به کار رفته‌اند؛ اما به نظر می‌رسد مفهوم کشتار دسته‌جمعی نسبت به جنایات علیه بشریت استقلالی کسب کرده است. استقلال مفهوم جنایت علیه بشریت نسبت به جنایت جنگ یا جنایت علیه صلح، مطلق نیست. در واقع، این موضوع هنوز قابل بحث است که آیا برای توصیف جرم، پیوستگی مفهوم نخست با دو مفهوم اخیر ضروری است یا خیر؟ با این حال، این امکان هست که بتوان جنبه‌های خاص چنین جرمی را مشخص کرد.

## 1. استقلال مفهوم

تعریفی که بند «ج» ماده 6 اساسنامه نورنبرگ از جنایت علیه بشریت ارائه می‌داد، آن را عملی غیرانسانی یا آزار و شکنجه‌ای تلقی می‌کرد که «به دنبال هر جنایتی که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه قرار داشت یا با چنین جنایتی مرتبط بود، ارتکاب یافته بود» (جنایت جنگ و جنایت علیه صلح). این ماده مجازات جنایات علیه بشریت را در زمان صلح می‌پذیرفت، لیکن ارتباط این قبیل جنایات را با جنایات جنگ یا جنایت علیه صلح شرط می‌دانست. دادگاه نورنبرگ باز هم بیش از این محدودیت قائل شده بود؛ زیرا از صدور حکم مجازات درباره اعمال غیرانسانی و آزاد و شکنجه‌هایی که پیش از اول سپتامبر 1939 ارتکاب یافته بود به عنوان جنایت علیه بشریت امتناع کرده بود. پاره‌ای از نویسندگان معتقدند چنین راه‌حلی که به حکم ضرورت عملی در آن زمان اتخاذ شده بود یک حادثه تاریخی بیش نبود. گروهی دیگر به این نکته اشاره کرده‌اند که تفکیک میان جنایت جنگ و جنایت علیه بشریت که از نظر حقوقی بسیار دقیق است، نادیده گرفته شده و

مفهوم اخير از محتوای خود خالی گشته بود. حتی گفته اند مقوله جنایت علیه بشریت که از دریچه کوچکی به کمک اساسنامه دادگاه وارد شده بود، با رأی دادگاه کتباً انتفا یافت.

عقیده ای که غالباً از آن حمایت شده این است که وسعت چنین جرمی نباید به قید زمان محدود شود. جنایات علیه بشریت می‌تواند حتی در زمان صلح و یا مستقل از جنایات جنگ ارتکاب یا بد. خصلت چنین جرمی اقتضا دارد که استقلال آن شناخته شود. قید ارتباط جنایات علیه بشریت با جنایات جنگ یا جنایات علیه صلح به وسیله مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تصمیمات 13 فوریه و 11 دسامبر 1946 که اصول دادگاه نورنبرگ را تأیید می‌کرد، همچنان حفظ گردید. در مقابل، ماده 1 قرارداد 9 دسامبر 1948 درباره کشتار دسته‌جمعی تصریح می‌کند که چنین جنایاتی قابل مجازات است؛ «خواه در زمان صلح و خواه در زمان جنگ ارتکاب یابد».

طرح قانون جزای جهانی که به وسیله «وسپا سین پلا»<sup>17</sup> تدوین شده بود، چنین

---

17. Vespasien Pella.

ارتباطی را منتفی می‌دانست. همین نظر را طرح قانون جنایات علیه صلح و امنیت بشری که در 1954 به وسیله کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد تهیه شده بود، به‌طور ضمنی پذیرفته بود. در مقابل، طرحی را که «با سیونی»<sup>18</sup> ارائه کرده است دقیقاً با اصول نورنبرگ (اساسنامه و دادنامه) مطابقت دارد و پیش‌بینی می‌کند که جنایات علیه بشریت باید با جنایات جنگ و یا جنایات علیه صلح ارتباط داشته باشد. حفظ چنین قیدی می‌تواند با وحشتی که گسترش افراطی موارد جرم در بردارد، توجیه شود. در واقع، این خطر وجود دارد که مجازات جنایات علیه بشریت فرصت و توجیهی برای تصفیه حسابهای سیاسی در ابعاد بین‌المللی فراهم آورد. استفاده از این مفهوم می‌تواند فقط بهانه‌ای باشد برای اینکه جامعه بین‌المللی به خود اجازه دهد به‌طور دائم در امور داخلی کشورها دخالت کند. با این حال، نادرست است از این گفته نتیجه گرفته شود که جنایات علیه بشریت «شکل خاصی از جنایات جنگ

---

18. Bassiouni.

است» و یا مفهوم نخست مفهوم اخیر را دربردارد و آن را شامل می‌شود. در حقیقت، دیگر نمی‌توان استقلال جنایت علیه بشریت را انکار کرد. جنایت علیه بشریت جرمی است از جرایم حقوق عمومی که عناصر تشکیل‌دهنده آن با عناصر جنایت جنگ قابل اشتباه نیست.

شعبه جنایی دیوان کشور فرانسه در رأی 6 فوریه 1975 خود به نقطه نظر فوق پیوسته است. دیوان کشور پس از آنکه برای موافقتنامه لندن مورخ 8 اوت 1945 و اساسنامه ضمیمه آن ارزشی همانند یک معاهده بین‌المللی قائل شد، نتیجه گرفت که جنایت علیه بشریت که در بند «ج» ماده 6 اساسنامه تعریف شده است، به عنوان متن قانونی مربوط به جرم جزء حقوق موضوعه فرانسه محسوب می‌شود و عناصر تشکیل‌دهنده آن با جنایت جنگ که در ماده 80 (ماده 70 جدید) قانون کیفر ارتش آمده متفاوت است.

## 2. عناصر تشکیل‌دهنده

### عناصر قانونی:

به متون قانوني که به عنوان اساس تعیین جرم به کار می‌رود در بالا اشاره شد و در صفحات بعد مجدداً به آنها اشاره خواهد شد.

### **عنصر مادي:**

تعاریف بسیاری برای جنایت علیه بشریت پیشنهاد شده است. نخستین تعریف جنایت جنگ که تعریفی محدود به شمار می‌رود، تنها صدمات به حیات انسانی را دربرمی‌گیرد. دومین تعریف که تعریفی موسع است، جنایت علیه بشریت را صدمه‌ای مهم و عمدی نسبت به شخص انسان یا نسبت به وضعیت انسانی، یعنی حقوق اساسی انسان تلقی می‌کند. بینش بینابین این دو، جنایت علیه بشریت را اعمالی می‌داند که متوجه حیات، تمامیت جسمی، تندرستی و آزادی انسان است.

تعریف محدود را باید منتفی بدانیم. در واقع، این تعریف فقط نابودی نژادی را به عنوان جنایت علیه بشریت دربرمی‌گیرد. اما اسناد بین‌المللی که رفتارهای مستحق توبیخ را احصا می‌کند، تنها به جرم شناختن تجاوز به حیات

اکتفا نمی‌کنند، بلکه سایر اعمال خشونت‌آمیز را نیز در نظر دارد. درباره اهمیت این جرایم باید گفت که چنین اعمالی «جنایت» توصیف شده‌اند. همین وصف نشان‌دهنده خصوصیت بسیار شدید این اعمال است. این اعمال چه از نظر ارتکاب مادی و چه از نظر آثار احتمالی که در بردارند، مهمترین نسبتبه انسان به‌شمار می‌آیند.

بند «ج» ماده 6 اساسنامه نورنبرگ در اصل، علاوه بر قتل و نابودی جمعی، به بردگی کشیدن، تبعید یا هر عمل غیرانسانی دیگر نسبتبه مردم غیرنظامی، همچنین آزار و شکنجه به دلایل سیاسی، نژادی و مذهبی را به‌عنوان جنایت علیه بشریت تلقی می‌کند. باید به این نکته اشاره کرد که جنایت جنگ - و نه جنایت علیه بشریت - هرگونه عمل غیرانسانی است که نسبتبه نیروهای منظم، زندانیان جنگ و نیروهای مقاومت ارتکاب می‌یابد. نیروهای مقاومت همان رزمندگان داوطلب هستند. به‌موجب اصل تفسیر مضیق در قوانین کیفری این گروه نه می‌توانند مصداق «مردم غیرنظامی» به‌شمار روند و



نه حسب بند «ج» ماده 6 اساسنامه نورنبرگ قربانیان آزار و شکنجه «به دلایل سیاسی» تلقی شوند. این نکته را نیز باید یادآوری کرد که قرارداد 9 دسامبر 1948 درباره کشتار دسته‌جمعی، یک سلسله اعمال را با قصد انهدام یک گروه، جنایت تلقی کرده است و میثاق بین‌المللی درباره حقوق مدنی و سیاسی مورخ 16 سیاسی 1966 ضمن احصای اعمال ممنوع، به برخی اعمال بیرحمانه نیز اشاره می‌کند. اعمال خشونت‌آمیز نژادی که مهمترین صور تبعیض‌نژادی یعنی آپارتاید نمونه آن می‌باشد، به وسیله قرارداد های بین‌المللی در حکم جنایات علیه بشریت شناخته شده است. همچنین برده‌برداری و خرید و فروش انسانها مؤکداً به وسیله اسناد بین‌المللی جرم محسوب شده است. مع هذا شدت چنین اعمالی به تنهایی در تعیین خصوصیت جرم نقشی ندارد. هرچند وسعت، قساوت و خطرناکی جنایات علیه بشریت از جمله خصایصی است که باید به‌خصوص مورد ملاحظه قرار گیرد، اما این خصایص برای تفکیک این جنایات از جنایات جنگ و سایر جرایم

عمومي که به آن افزوده شده‌اند، کافي نيست.

درباره ماهيت حقوقی که از آن حمايت مي‌شود، بايد گفت يکي از جنبه‌هاي اصيل چنين جنايتي اين است که نقض يا سلب حقوق اساسي شخص انسان را شامل مي‌گردد. پاره‌اي از اين حقوق ذاتي شخص انسان است، مانند حق حيات، تماميت جسماني، تندرستي، آزادي، حيثيت و امنيت شخصي (مواد 6-1 و 10-1 ميثاق ملل متحد درباره حقوق مدني و سياسي مورخ 16 دسامبر 1966). علاوه بر آن، حق شرف و آبرو و همچنين حق ازدواج و تشکيل خانواده که نقض آن نيز لطمه به آزادي و حيثيت انساني تلقي مي‌شود از جمله اين حقوق است (اعلاميه جهاني حقوق بشر مورخ 10 دسامبر 1948. ماده 2 بند «د» قرارداد 9 دسامبر 1948 هرگونه اقدامي را که در سطح يك گروه ملي، قومي، نژادي يا مذهبي مانع ازدياد نسل مي‌شود در حکم نژادکشي<sup>19</sup> مي‌داند که آن را نژاد کشتي زيستي هم ناميده‌اند. ماده 17-1 ميثاق

---

19. Génocide اين واژه در زبان فارسي به «کشتار دسته‌جمعي» نيز ترجمه شده است. «مترجم»

بین‌المللی 1966 صریحاً مقرر می‌دارد که هیچ کس نباید در زندگی خصوصی، خانواده، اقامتگاه یا مکاتبات خود مورد ملاحظات خودسرانه یا غیرقانونی قرار گیرد و نه شرافت و آبروی او مورد تعرض غیرقانونی واقع می‌شود).

معمولاً مقصودی را که مرتکبان اعمال غیرانسانی یا آزاد و شکنجه دنبال می‌کنند جلوگیری از اعمال آزادی‌های اساسی نظیر آزادی اندیشه، اعتقاد، مذهب، بیان، عقیده، تجمع و اجتماع است. بنابراین، طبیعی است که نفي چنین حقوقی را وقتی به شیوه‌ای سامان یافته پدید آمد و غیرمستقیم به وسیله تعرضاتی متوجه حیات، تمامیت و حیثیت شخصی شد، جنایت علیه بشریت قلمداد کنیم. سؤال دقیقی که مطرح می‌باشد این است که آیا باید دامنه این جنایت را به نقض حقوق سیاسی و مدنی به همان عنوان، نظیر شناسایی شخصیت حقوقی، تساوی در برابر قانون، حق برخورداری از قضاوتی عادلانه، حق پناهندگی و غیره گسترش داد؟ پاسخ مثبت به این سؤال به‌ناچار دخالت جامعه بین‌المللی را در سیاست داخلی کشورها به

همراه دارد. بنابراین نمی‌توان بدون درنگ این موضوع را پذیرفت. از قلمرو جرم یقیناً باید هتك حقوق اقتصادي، اجتماعي و فرهنگي مانند حق مالکیت، حق آموزش، کار، فراغت یا حق داشتن زندگی متناسب و نیز حق اعتصاب یا حق عضویت در اتحادیه‌ها مستثنی شود. این حقوق در حقیقت حقوق ذاتی شخص انسان تلقی نمی‌شوند و سزاوار نیست از حمایتی به گستردگی حقوق ذاتی انسانی بهره‌مند شوند. همچنین مسئله نژادکشی «فرهنگی» به معنای انهدام تدریجی زبان، فرهنگ و یا مذهب گروهی خاص و یا تجاوز به میراث فرهنگی و معنوی بشریت نیز مورد بحث قرار گرفته است. اما قرارداد 9 دسامبر 1948 این شکل از نژادکشی را در حکم جنایتی که در حقوق بین‌الملل شناخته شده ندانسته است. به‌طور کلی، جنایت علیه بشریت نوعی تعرض نسبت به شخص انسان تلقی شده است نه نسبت به اموال؛ برخلاف جنایت جنگ که در ارتکاب آن قانونگذار تعرض به اموال را نیز مطمح‌نظر قرار داده است. درست است که بند «ج» ماده 6 اساسنامه نورنبرگ تعریفی بسیار گسترده از جنایت

عليه بشریت ارائه می‌دهد، با این حال،  
پاره‌ای عبارات کثدار در این اسانامه  
نظیر «هر عمل غیرانسانی» و «آزار و  
شکنجه» مورد انتقاد واقع شده است.

### عنصر معنوي:

### نسبت به فاعل:

علمای حقوق، مشخصه جنایت علیه  
بشریت را عملی از جانب مرتکب آن تلقی  
می‌کنند که بر «همکاری با یک سیاست  
سازمان‌یافته و متضمن فعالیت‌های اداری  
مقامات حکومتی»<sup>20</sup> مبتنی باشد. «هرزوغ»  
جنایت علیه بشریت را «یک جرم حقوق  
عمومی که با انگیزه تعدی به شخص انسان  
در اجرای یک سیاست دولتی ارتکاب یافته  
است»<sup>21</sup> تعریف می‌کنند. بنابراین چنین  
جنایتی با انگیزه خاصی که فاعل را به  
ارتکاب جرم واداشته است، مشخص می‌شود.  
از این تعاریف چنین استنباط می‌شود  
که هرکس با علم و اطلاع با ارتکاب اعمال  
جنایتکارانه که در قبال آن مقصر شناخته

---

20. Vita, "Crimes et délits contre la chose publique: Intelligence avec l'ennemi, crime de guerre et crime contre l'humanité", in Rev. Sc. Crim. 1976, p. 99.

21. Herzog, "Contribution à l'étude de la définition du crime contre l'humanité" in Rev. int. dr. pén. 1947, p. 155.

شده است به يك سياست حكومتي نابودي جمعي، تبعيد و آزار و شکنجه که دلایل سياسي، نژادي و مذهبي الهام بخش آن است بگرود و يا به عبارت ديگر با آگاهي تمام به عنوان عامل اين سياست رفتار کند، قابل کيفر است.

فعاليت مجرمانه در چارچوب سياست و مرامي عنوان مي شود که وجدان عمومي و ارزشهايي را که دنياي متمدن پذيرفته است جريحه دار مي کنند. اين امر در مورد مرام نازيها صدق مي کرد. با اين عنوان، چنين فعاليتي نوعي جنايت در حقوق بين الملل تلقی شده و از جنايات عمومي که اين انگيزه خاص در ارتكاب آن ضروري نيست، بازشناخته مي شود. همين برداشت در بند «ج» ماده 6 اساسنامه نورنبرگ و تصميمات مجمع عمومي سازمان ملل متحد مورخ 13 فوریه و 11 دسامبر 1946 و قانون فرانسه مورخ 26 دسامبر 1964 پذيرفته شده است.

**نسبت به مجني عليه :**

نظریه حقوقی معاصر که در صدد است دقیقاً صفات خاص چنین جنایتی را مشخص کند، بر تعلق زیان دیده (مجنی‌علیه) به یک جماعت یا یک گروه معین (ملی، قومی، نژادی، زبانی، مذهبی، مرامی یا سیاسی) تأکید می‌ورزد. به دلیل همین تعلق است که یک سیاست نابودی جمعی و آزار و شکنجه سازمان یافته به اجرا گذاشته می‌شود و همین تعلق، تصور و اجرای جنایت را برمی‌انگیزد. در توصیف قانونی، تعلق گروهی زیان دیده از عناصری است که این جنایت را از سایر جنایات عمومی متمایز می‌کند. این وصف خاص که در جنایت علیه بشریت به معنای محدود آن و در کشتار دسته‌جمعی مشترک است، ما را به بازشناختن این عمل جنایتکارانه از جنایت جنگ که در ارتکاب آن انگیزه شخصی و تعلق زیان دیده به یک جماعت و یا گروه معین ضروری نیست، کمک می‌رساند. تردید نباید کرد که این برداشت از جنایت علیه بشریت از انتقاد مصون نیست. در تعریف جنایت علیه بشریت و کشتار دسته‌جمعی عقیده گروهی از حقوقدانان بر این است که انتخاب روش شخصی راه را برای هرگونه

سوء استفاده باز می‌گذارد. «دون دیو دو وابر» حقوقدان فرانسوی به‌خصوص به خطرات ناشی از انتقال مجویی، باج‌خواهی، فرقه‌گرایی و دخالت قدرتهای بزرگ در سیاست داخلی کشورهای کوچک اشاره کرده است. به نظر او بینشهای جدید بسیار مبهم و قانون‌گرایی در تعیین جرم بسیار مورد تردید است. به عقیده او توصیف مرسوم حقوق کیفری عادی برای مجازات جنایتکاران از توصیفی که حقوق بین‌الملل از جنایت علیه بشریت به‌دست می‌دهد، مناسبتر است.

روشی که این حقوقدان ترجیح می‌دهد، برخلاف روش شخصی<sup>22</sup> که قرارداد 9 دسامبر 1948 درباره کشتار دسته‌جمعی پذیرفته، روش نوعی<sup>23</sup> است که تدوین‌کنندگان قرارداد ژنو مورخ 12 اوت 1949 برگزیده‌اند. در این متون هرگونه تفحص درباره انگیزه جرم، هرگونه جرم شناختن اعمال مقدماتی و هرگونه نوآوری در اصطلاحات، نفی شده است. کافی است برای

---

22. Subjectif.

23. Objectif.



مثال به ماده 3 مشترك در هر چهار قرارداد نگاه شود.

### بخش سوم

اشخاص مسئول و حدود مسئولیت

## الف. مسئولیت کیفری اجتماعات سازمان یافته:

اعمال بیرحمانه ای خصوصاً به هنگام مخاصمات مسلحانه ارتکاب یافته است که مبتکر آن مقامات حکومتی بوده اند. گروه‌های متعددی در سطح بین‌المللی به اعمال تبهکارانه پرداخته‌اند. وانگهی این وضع فقط به گذشته تعلق ندارد؛ لذا احساس می‌شود، جا دارد از نظر کیفری مسئولیتی را متوجه این گروه‌ها بدانیم. اصل چنین مسئولیتی گاهی مورد مخالفت واقع شده است.

### 1. مسئولیت کیفری کشورها

این مطلب موضوع مباحثات شدید عملی است. نخستین عقیده‌ای که در این باره ابراز شده مبنی بر مخالفت با پذیرش این

مسئولیت است که در نظر عده‌ای تهی از مفهوم حقوقی است. بدین سان دادگاه‌های نورنبرگ و توکیو مسئولیت منحصر افراد را ملحوظ داشته‌اند. این موضع‌گیری به‌وسیله بخش دیگری از دکترین حقوقی که بر خصیصه ضرورتاً جمعی جرایم بین‌المللی تأکید می‌ورزد و وجود مجرمیت کشورها را می‌پذیرد، رد شده است. اما عقاید باز هم در این باره که مسئولیت کشورها منحصر است و یا می‌تواند با مسئولیت افراد جمع شود، با یکدیگر همسو نیست. راه حل اخیر که معقول‌تر به نظر می‌رسد الهام‌بخش طرح قانون کیفری بین‌المللی باسیونی است.

## **2. تشکیلات که جنایتکار اعلام شده‌اند**

جنایات حقوق بین‌الملل غالباً با فعالیت گروه‌های سازمان‌یافته، اعم از اداری، نظامی یا پلیسی در ارتباط است. در این موارد سلسله مراتب جنایی به تشکیلات رهبری ختم می‌شود. اقدام به جنایت معمولاً در بطن گروه‌بندی شکل می‌گیرد و اجرای هماهنگ آن به‌وسیله اعضای این گروه‌بندی تضمین می‌شود. گروه که نوعی جمعیت متشکل از تبهکاران است،

می‌تواند دقیقاً به منظور اجرای یک سیاست منظم آزار و شکنجه، با خطمشی رسمی دولتی هماهنگ شود. با توجه به تمام این دلایل است که «جنایات سازمانی»<sup>24</sup> را نمی‌توان بدون مجازات گذاشت. رضایت‌بخش‌ترین راه‌حلها باز هم در اینجا قبول قابل جمع بودن مسئولیت گروه و اعضای آن است. دادگاه نورنبرگ در این باره عقیده خود را ابراز کرده است. به موجب ماده 9 اساسنامه که به دادگاه اجازه می‌داد تشکیلات چندی را که برخی از متهمان در آن عضویت داشتند متهم بدارد، دادگاه چهار سازمان اس. اس. د.، گشتاپو، و جامعه سران حزب نازی را جنایتکار اعلام کرد. اما اعلام نظر دادگاه مبنی بر جنایتکار بودن این تشکیلات با هیچ مجازاتی درباره گروه توأم نبود. دادگاه تنها به تعریف گروه آن هم به شکل محدود اکتفا کرد و آن را به «اعضای مختار و آگاه» محصور دانست. بنابراین گزافگویی است اگر ادعا شود که یک مسئولیت کیفری واقعی برای این اشخاص حقوقی قائل شده‌اند. اعلام نظر دادگاه

---

24. Crimes d'organisation.

مبني بر جنایتکار بودن این سازمانها فقط به عنوان مبنای حقوقی محکومیت بعضی افرادی که در يك یا چند از این تشکیلات عضویت داشتند، به کار رفت.

طرح قانون کیفری بین المللی باسیونی از این نیز فراتر می رود. مطابق این طرح مسئولیت يك گروه یا يك سازمان، غیر از يك کشور و یا ارگانی از يك کشور می تواند مستقل از مسئولیت اعضای آن ا حراز شود. این طرح حتی مجازات هایی (جریمه) نیز پیش بینی می کند که مستقیماً در باره گروه به اجرا گذاشته شود. در حقوق فرانسه راه حل اخیر تا زمانی که قانون، اصل مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی را نشناخته است نمی تواند پذیرفته شود.

## ب. مسئولیت کیفری فردی:

### 1. کلیات

نخستین سؤالی که در این مورد مطرح شده این است که آیا افراد در حقوق بین الملل طرف حق هستند؟ حقوق بین الملل جزایی چنین عنوانی را برای افراد به طور ضمنی شناخته است. این شناسایی پرمعنا است حتی اگر شعاع آن محدود باشد. البته

دیوان عالی کشور فرانسه به افراد عادی اجازه نمی‌دهد که مستقیماً به نقض قراردادهاي بین‌المللی استناد و در مقام استیفای حق خود طرح دعوی کنند.

دو مین سؤال در باره تقصیر کیفری فردی است. برخلاف رابطه علیت عینی که به عنوان معیار مسئولیت کیفری کشورها پیشنهاد شده است، تقصیر فردی به صورت کاملاً عینی در حقوق کیفری بین‌المللی متصور نیست. با این حال، علمای حقوق درباره جایگاه پاره‌ای مفاهیم از جمله تقصیر عمدی، تقصیر ناشی از بی‌احتیاطی، سوءنیت احتمالی، و فعل ناشی از ترک فعل، از خود پرسش‌هایی می‌نمایند. به عقیده علمای حقوق مقررات حقوق بین‌الملل آسان‌تر از حقوق کیفری داخلی حتی درباره جرایم مهمی نظیر جنایات جنگ و جنایات علیه بشریت با برداشتی گسترده از تعریف جرم سازگار است.

## 2. نظریه عوامل موجهه

### قوانین و عرف جنگ:

این موضوع که بیشتر درباره مفهوم جنایت جنگ مطرح است، قبلاً مطالعه شد.

## امر یا اجازه قانون داخلی:

در حقوق بین‌الملل وقتی محتوای قانون داخلی با قواعد بین‌المللی راجع به تعیین جرم تفاوت دارد، معمولاً محکومیت کسی را که با رفتاری منطبق با نظام قانونی داخلی، مقررات بین‌المللی را نقض می‌کند، این‌گونه توجیه می‌کنند که الزامات ناشی از حقوق بین‌الملل بر مقررات قانون داخلی تقدم دارد.

اسناد بین‌المللی مبنای قانونی جرایم بین‌المللی را تشکیل می‌دهند، حتی اگر مجازات به وسیله حقوق داخلی تضمین شود. تنها چیزی که می‌توان پذیرفت محدودیتی است که حقوق داخلی به شرایط تعیین جرایم بین‌المللی تحمیل می‌کنند. دکترین حقوق عموماً اصولی را که در پایان محاکمات نورنبرگ به دست آمد و رسماً به وسیله کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد در 1950 خلاصه شد، دربرگیرنده چنین تقدمی تلقی می‌کنند. بنابراین، برخلاف حقوق داخلی، حقوق بین‌الملل توجیه ناشی از امر یا اجازه قانون ملی را جایز نمی‌داند. این راه حل

متوالیاً به وسیله اساسنامه نورنبرگ (بند «ج» ماده 6) و قانون شماره 10 در خصوص جنایت علیه بشریت پذیرفته شده و سپس به شکلی کلی به وسیله قاعده شماره 2 «اصول نورنبرگ» تأیید شده است.

### امر مافوق:

در حقوق بین‌الملل، توجیه برای ساس انضباط و اطاعت کورکورانه رد شده است. اعدام زندانیان یا گروه‌گانها، کار اجباری، آزار و شکنجه، نابودی جمعی یا آزمایش‌های زیستی همان‌گونه که مسئولیت را متوجه آمر می‌کند، اجراکننده را نیز از مسئولیت مبرا نمی‌دارد. مجری دستور نمی‌تواند به امر آمر قانون به‌عنوان عامل موجه جرم استناد کند؛ زیرا آمر نیز ممکن است به نوبه خود به همین توجیه متوسل شود و به همین ترتیب سلسله مراتب تا سران کشور ادامه یابد و در نتیجه، هر بار در برابر جنایات جنگ و جنایات علیه بشریت با عدم اجرای کیفر مواجه خواهیم بود. توجیه جنایتی که حسب امر مافوق ارتکاب یافته به وسیله بسیاری از اسناد بین‌المللی نفي شده است. اما

امر مافوق در سلسله مراتب، بر مسئولیت مجری دستور بدون تأثیر نیست و می‌تواند به‌عنوان کیفیت مخففه و عذر موجه در میزان مسئولیت او اثر بگذارد. همچنین امر مافوق می‌تواند در شرایط خاصی، چنانچه فرد مادی هرگونه امکان گریزی را از دست داده باشد، حتی اصل این مسئولیت را منتفی بدارد. البته لازم است در عمل، شرایط اضطرار و اجبار معنوی جمع باشد. همچنین می‌توان اشتباه حکمی عامل را به‌عنوان علت رافع مسئولیت فقط به نفع او جاری دانست.

### 3. نظریه شرکت در جرم

در حقوق بین‌الملل مانند حقوق داخلی اجرای مجازات موکول به شرکت شخصی متهم در ارتکاب جنایت است. چنین شرکتی می‌تواند به‌طور غیرمستقیم باشد و اشکال مختلفی به خود بگیرد؛ ولی علی‌الاصول مسئولیت جمعی مردود شمرده شده است.

#### رد مسئولیت جمعی:

اساسنامه نورنبرگ پیگرد افرادی را که در يك سازمان جنایتکار عضویت داشتند



و جرم بودن فعالیت‌های آن به وسیله دادگاه اعلام شده بود (ماده 10) در مقابل مراجع کیفری ملی مجاز می‌دانست. عضویت در این سازمانها خود عنوان جرم مستقلی بود که از جنایاتی که پاره‌ای افراد گروه مرتکب شده بودند تمایز داشت و با مجازات خاصی توأم بود. مسئولیت ظاهراً خصیصه جمعی داشت؛ زیرا اعضای گروه می‌توانستند غیرمستقیم و جمعاً نسبت به جنایاتی که به وسیله بعضی از آنها ارتکاب یافته بود مورد مؤاخذه قرار گیرند. دادگاه نورنبرگ که بدون تردید از درگیر کردن خود در راهی خطرناک هراس داشت، مجرمیت را به مورد «عضویت‌های آزادانه و آگاهانه» و یا به تعبیر دیگری «شرکت آگاهانه و ارادی» در اعمال جنایتکارانه محدود کرد. بدین ترتیب، دادگاه اعضای سازمانی را که فعالیت آن جنایتکارانه اعلام شده ولی عضوگیری آنها در این سازمان به اجبار صورت گرفته بود و یا اعضا نسبت به فعالیت‌های جنایتکارانه گروه جاهل بودند، از مجازات معاف دانست. معهما

این راه حل میانه تمام ابهامات را  
درباره ماهیت جرم برطرف نکرد.

### **ماهیت، شکل و درجه شرکت در ارتکاب جرایم:**

مباشراً جرم اعم از اینکه اقدام به  
شروع جرم کرده و یا جرم به نتیجه منجر  
شده باشد، از نظر کیفری مسئول است و  
این مسئولیت، تمام کسانی را که در تحقق  
جرم به هر شکل کمک رسانده اند  
در برمی گیرد. حقوق بین الملل کسی را که  
عالمی (در مورد بی احتیاطی و سوء نیت  
احتمالی نیز همچنین) ارتکاب جرمی را که  
موضوع مقررات بین المللی است تلقین،  
تشویق، تسهیل یا تحریک کند مسئول  
می شناسد. تحریک مستقیم یا برانگیختن به  
ارتکاب جرم، توافق قبلی یا برنامه ریزی  
هماهنگ به منظور ارتکاب جرم، اشکال  
مختلفی از معاونت در جرم به شمار می روند  
که خصوصاً برای صلح و امنیت بشری  
خطرناکند. بنابراین ضروری است از نظر  
بین المللی این اعمال جرم تلقی شوند. در  
اینجا به نظر می رسد بینش و سיעی از  
معاونت در جرم بر حقوق بین الملل همانند

حقوق داخلی غالب شده است. بر همین اساس است که عمل شخص مافوق که عالماً از وقوع جرم جلوگیری نمی‌کند، قابل مجازات است. ترک فعل مانند فعل، نوعی معاونت محسوب می‌شود؛ اما مسئولیت جمعی وجود ندارد و اشخاص بر اساس تقصیری که هر یک مرتکب شده‌اند مسئول می‌باشند.

## بخش چهارم اجرای مجازات

### الف. استرداد:

این رویه به‌خصوص بعد از جنگ جهانی دوم علیه جنایتکاران به‌کار رفت؛ اما بسیاری از جنایتکاران پیشین نازی به دلیل عدم امکان حصول استرداد آنها و مخالفت کشورهای پناه‌دهنده با استرداد، هنوز به مجازات نرسیده‌اند.

چنین وضعی سالها در مورد «کلاوس باربی»<sup>25</sup> رئیس پیشین اداره چهارم گشتاپوی شهر لیون که دو بار در تاریخ 29 آوریل 1952 و 25 نوامبر 1954 به وسیله دادگاه دائمی نیروهای مسلح لیون غیاباً به مرگ محکوم شده بود و در امریکای جنوبی به سر می برد، پیش آمد. فرانسه در 31 ژانویه 1972 خواهان استرداد او از بلژیوی شد. اما به دلیل نبودن قرارداد استرداد مجرمان میان دو کشور، مقامات بلژیوی اظهار می داشتند که پاسخ مساعد به این درخواست برای آنها مقدور نیست. پس از آن همانطور که می دانیم کلاوس باربی از خاک بلژیوی به مقصد فرانسه بیرون رانده شد و در حال حاضر در زندان به سر می برد. بازپرس لیون در 12 فوریه 1982 تحقیقات از او را به اتهام جنایات علیه بشریت آغاز کرد.

### 1. منابع استرداد

حقوق بین الملل جزایی خیلی زود نسبت به استرداد جنایتکاران جنگ به فکر افتاد. بعد از پایان قرن نوزدهم به

---

25. Klaus Barbie.

دلایل اهمیت به سزایی که جنایات جنگ داشت، این موضوع پذیرفته شده که این جنایات باید در ردیف جرایمی قرار گیرد که استرداد عاملان آن را ممکن می‌سازد. مؤسسه حقوق بین‌الملل در تصمیمی که در این زمینه اتخاذ کرد، این اصل را در سال 1880 اظهار داشت. سپس معاهد ورسای پیش‌بینی می‌کرد که جنایتکاران آلمانی جنگ به نیروهای متفق تحویل داده خواهند شد تا در مقابل دادگاه‌های نظامی این کشورها محاکمه شوند. هنگام جنگ دوم جهانی، متفقین برای محاکمه و مجازات، عزم راسخ خود را به تعقیب تبه‌کاران «در دورافتاده‌ترین نقطه زمین» و به «بازگرداندن آنها به کشورهای که در آن مرتکب اعمال نفرت‌انگیز شده‌اند» اعلام داشتند (اعلامیه مسکو مورخ 30 اکتبر 1943 که بعداً به وسیله پیمان لندن مورخ 19 اوت 1948 تأیید شد). در پایان کنفرانس بین‌متفقین در «سنت جیمز»<sup>26</sup> (اعلامیه 13 ژانویه 1942)، یک کمیسیون تحقیق تشکیل شد و طرح قراردادی درباره استرداد جنایتکاران جنگ در این کمیسیون تهیه

---

26. Saint James.

گردید که به نتیجه نرسید. در همین حال، سازمانهای بین‌المللی در تصمیمات خود همواره به دولت‌ها توصیه می‌کردند که به جنایتکاران جنگ پناهندگی اعطا نکنند. پس از جنگ، دو تصمیم به وسیله مجمع عمومی سازمان ملل متحد گرفته شد که در هر دو به کشورهای جهان توصیه شده بود اقدامات لازم را برای تضمین انتقال فوری تبهکاران به کشورهای که در آن مرتکب جنایاتی شده بودند، مبذول بدانند (تصمیم شماره 3 مورخ 13 فوریه 1945 در باره استرداد و مجازات جنایتکاران جنگ و تصمیم شماره 3074 مورخ 3 دسامبر 1973 درباره ردیابی، بازداشت و استرداد و مجازات افراد متهم به جنایات جنگ و جنایات علیه بشریت). سازمانها و کنفرانسهای بین‌المللی متعددی نیز کشورها را به امتناع از پذیرفتن حق پناهندگی این دسته از جنایتکاران دعوت کردند. قراردادهای و توافقیهای چندجانبه‌ای نیز میان کشورها به امضا رسیده که در آن به استرداد اشاره شده و شامل مقرراتی ناظر به وضع عاملان جنایت جنگ و جنایات علیه بشریت است.

## 2. شرایط استرداد

درباره تابعیت بزهکار، اغلب قراردادهای استرداد و قوانین داخلی بر این تصمیم اند که اتباع دولت متقاضی عنه نمی‌توانند موضوع تقاضای استرداد واقع شوند. عده‌ای معتقدند که این اصل باید در برابر ضرورت مجازات به‌ویژه وقتی مبارزه علیه جنایات جنگ مطرح است، تعدیل شود.

در خصوص ماهیت جرم باید گفت هرگونه صبغه سیاسی از این‌گونه جنایات زدوده شده است و جنایات جنگ یا جنایات علیه بشریت در بادی امر، به‌خصوص وقتی که ابزار یک سیاست دولتی را تشکیل می‌دهند، به‌نظر از خصیصه سیاسی برخوردارند؛ لیکن از نقطه‌نظر دیگر، این جرایم همان جرایم عمومی هستند، زیرا اعمالی نظیر قتل، شکنجه یا توقیف غیرقانونی و غیره است که ارتکاب آن را قوانین داخلی قابل مجازات دانسته است.

این جنایات از این نظر که اعمال مرکباند، به شیوه‌ای بیرحمانه به‌وقوع می‌پیوندند و قدرت خطر زیان‌آوری را

آشکار می‌کنند، به طوری که نمی‌توان این اعمال را نسنجیده، همانند جرایم سیاسی تلقی کرد. خطر ملموسی که ارتکاب این اعمال به همراه دارد دقیقاً خصیصه سیاسی را منتفی می‌دارد.

از جهت اینکه جنایات مزبور مرتبط با جرایم سیاسی هستند، اعمال قساوت‌آمیز زشتی تلقی می‌شوند که «نشانه زیر پا گذاشتن اصول اساسی تمدن»<sup>27</sup> بشری است و خطری که در بردارند در اینجا نیز استرداد عاملان آن را توجیه می‌کند.

### 3. شیوه‌های جنبی و جایگزینهای استرداد

در پایان جنگ دوم جهانی، بسیاری از جنایتکاران جنگ کشورهای اروپایی عضو محور، خارج از هرگونه تشریفات استرداد، به مقامات متفقین در کشورهای اشغال شده تحویل داده شدند. بعدها یکی از معروفترین جنایتکاران جنگ نازی، «آدلف آیشمن»<sup>28</sup> که به آرژانتین پناهنده شده بود به وسیله مأموران رژیم اشغالگر قدس ربوده شد.

---

27. Herzog, "L'extradition des criminels de guerre" in Rev, pénit, et. dr. pén, 1947, p. 368.

28. Adolf Eichmann.



شیوه اخراج نیز درباره بعضی جنایتکاران جنگ به کار رفته است بدینسان که پس از اخراج از کشور محل اقامت و انتقال به کشورهای که در آن مرتکب جنایت شده بودند، دستگیر شدند. مصداق بارز آن کلاوس باربی است.

درباره اعتبار اینگونه شیوه های تسلیم در کنار استرداد بحث و گفتگوهای فراوانی شده است. علمای حقوق به طور کلی معتقدند که در اینجا حیلۀ نسبتبه استرداد به کار رفته و یا «استرداد پوشیده»<sup>29</sup> رخ داده است و این هذگامی است که تسلیم متهم نتیجه تشریفات استرداد نیست، بلکه هدف اقدام پلیسی کشور محل پناهندگی است. علمای حقوق معتقدند از نظر حقوقی ابطال حکم دستگیری افرادی که به واسطه این حیلۀ به فرانسۀ تحویل داده شده اند، گریزناپذیر است.

رویه قضایی فرانسۀ در مجموعۀ نسبتبه اعتبار دستگیری - چه بدون مقدمه چینی یا با تبانی - که به دنبال اخراج فرد و یا بازگرداندن او از مرز پیش

---

29. Extradition déguisée.

می آید، موافق است. اما شعبه جنایی دیوان کشور فرانسه در رأی مهمی که در 4 ژوئن 1964 درباره بودن «آرگو»<sup>30</sup> صادر کرد، امکان ابطال استرداد پوشیده را پذیرفت. این نوع استرداد به معنای توافق دولتها در جهت قلب مفاد یک قرارداد تعبیر شده است. با این حال، می تواند با توجه به عباراتی که دیوان عالی کشور فرانسه به کار برده است (تسلیم به وسیله یک دولت بیگانه «با قلب شرایط قرارداد»)، این گونه استیناط کرد که در نبودن قرارداد بین دو کشور (به عنوان مثال بین فرانسه و بلیوی در خصوص پرونده کلاوس باربی) امکان ابطال باید منتفی تلقی شود.

این تفسیر حداقل به دو دلیل، درست به نظر می رسد. از یک سو در نظر دیوان عالی کشور مهم این است که علی رغم شرایط خاص تسلیم و دستگیری متهم، حق دفاع متهم در چارچوب تشریفات بعدی تحقیق و محاکمه رعایت شود. از سوی دیگر درباره جنایتکاران آلمانی یا نازی پیشین جنگ، به موجب اعلامیه مسکو مورخ 30 اکتبر 1943

---

30. Argoud.

که به وسیله پیمان لندن مورخ 8 اوت 1945 (دیباچه و ماده 4) صریحاً تأیید شده است، این افراد «به کشورهای که در آن مرتکب فجایع خود شده اند، بازگردانده خواهند شد تا طبق قوانین این کشورها محاکمه و مجازات شوند»، بدون آنکه شکل این بازگشت مشخص شود. با این تعبیر، در فرانسه به تسلیم این دسته از جنایتکاران که موافق مقررات عهدنامه باشد نمی‌توان ایراد گرفت.

**ب. مرور زمان:**

### **کلیات**

این موضوع که جنایات جنگ و جنایات علیه بشریت از جمله جرایمی هستند که مشمول مرور زمان قرار نمی‌گیرند، اخیراً مطرح شده است. معاهده ورسای اشاره‌ای به این موضوع نمی‌کند. اعلامیه‌های پی در پی نیروهای متفق درباره تعقیب و مجازات جنایتکاران بزرگ جنگ، در این خصوص نیز هیچ‌گونه اشاره‌ای دربر ندارد. همین وضع درباره اساسنامه نورنبرگ و تصمیمات مجمع عمومی ملل متحد پس از جنگ دوم جهانی نیز صادق است. علمای حقوق هم این

مسئله را کاملاً به سکوت برگزار کرده اند. به نظر می‌آید که توضیح این فراموشی تأسف‌آور را باید در این نکته جستجو کرد که پس از پایان جنگ دوم جهانی، همگان اطمینان یافته بودند که مجازات جنایتکاران جنگ کاملاً تضمین خواهد شد؛ اما واقعیت امر چیز دیگری بود. برخی حکومتها نسبت به تعقیب اتباع خود سکوت اختیار نمودند. علاوه بر آن، جنایتکاران نازی جنگ، تا آن موقع موفق شدند هویت واقعی خود را کتمان کنند و برخی از آنها توانستند به کشورهای مختلف به خصوص کشورهای خاورمیانه و امریکای جنوبی که گاهی از محاکمه و مجازات یا استرداد و یا اخراج آنها سرباز می‌زدند، پناهند شوند. علی‌رغم توصیه‌های سازمانهای بین‌المللی و کوشش‌های گسترده بسیاری از سوی شخصیت‌های سرشناس مدنی بر تعقیب نازی‌های پیشین، جامعه بین‌المللی نتوانست کاملاً به اهدافی که متفقین در اعلامیه مسکو مورخ 30 اکتبر 1943 پیش‌بینی کرده بودند، جامه عمل بپوشانند. چند سال بعد از محاکمات نورنبرگ وقتی مهلت مرور زمان در قوانین ملی

برای مهم‌ترین جنایات به انقضای خود نزدیک می‌شد، وضع به تدریج به صورت نگران‌کننده‌ای درآمد. برای مثال در آلمان فدرال، مرور زمان در جنایات خونین معمولاً در تاریخ ماه مه 1965 بسر می‌آمد. در برابر اظهار تأثر سازمانهای متشکل از نیروهای پیشین مقاوت و تبعیدشدگان جنگ، چه در فرانسه و چه در سایر کشورها، لازم بود به سرعت اقدامات ضروری اتخاذ شود. این امر کم و بیش با موفقیت و در یک فضای نزدیک به ترس وسیله قوانین متعدد داخلی انجام شد. پس از آن، این نهضت در یک سلسله بحث و گفتگوها و در یک رشته ابتکاراتی که در سطح بین‌المللی به وسیله سازمان ملل متحد و شورای اروپا به عمل آمد، دنبال شد. راه‌حلهایی که سرانجام پذیرفته شد نمی‌توانست به دلیل شرایط ارائه آن، بحث و جدالهایی برنینگیزد. ملاحظات کاملاً سیاسی نیز در این جریان پیش آمد؛ به خصوص وقتی قرار شد در اسناد بین‌المللی نسبت به جنایات جنگ، عدم شمول مرور زمان پذیرفته و اعلام شود. حقوقدانان درباره چگونگی اجرای این اصل

در قلمرو حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل، نسبت به جنایاتی که علیه بشریت در اثنای جنگ دوم جهانی ارتکاب یافته بود به بحث پرداختند. در این هنگام تنگنایی که در آن گرفتار شده بودند کاملاً مشهود بود.

## 2. مشروعیت اصل عدم مشمول مرور زمان

در حقوق داخلی تنوع راه‌حلهایی که در خصوص مرور زمان پذیرفته شده، تأیید و اعتبار این اصل را بسیار مشکل ساخته است؛ اما به نظر می‌رسد که امروز شالوده حقوقی این اصل به خوبی در حقوق بین‌الملل مقبول افتاده است. تحقیقات قابل توجهی که در حقوق تطبیقی انجام گرفت اجازه داد تا فهرستی از راه‌حلهای پذیرفته شده در کشورهای مختلف تنظیم شود. نتیجه‌ای که از این مطالعات به دست آمد، نشان داد که مرور زمان نهاد حقوقی شناخته شده‌ای از سوی جامعه جهانی نیست و این نهاد در کشورهای آن را پذیرفته‌اند در بحران به سر می‌برد. اغلب نظام‌های قانونگذاری کشورهای اروپایی جایگاه وسیعی به مرور زمان اختصاص داده‌اند؛ از آن جمله کشور فرانسه است. در عوض، حقوق انگلیسی –

امریکایی ارزش يك قا عده عمومی برای مرور زمان قائل نیست. نقش چنین نهادی در نظامهای دیگر حقوقی نیز کاهش یافته است.

از این ملاحظات چنین نتیجه گرفته می شود که مرور زمان يك تأسیس حقوق طبیعی به شمار نمی رود. نخستین انتقاداتی که به مرور زمان وارد شده است به دلایل «بکاریا»<sup>31</sup> و «بنتام»<sup>32</sup> متکی است. سپس اثباتگرایان<sup>33</sup> شمول مرور زمان را در مورد جانیان<sup>34</sup> مادرزاد و بزهدکاران به عادت<sup>35</sup> رد کردند، اما در مورد جرایم بزهدکاران اتفاقی<sup>36</sup> شمول مرور زمان را پذیرفتند. امروز بار دیگر برخی از علمای حقوق به خصوص در فرانسه مبارزه علیه شمول مرور زمان را با شدت به پیش می برند. از سوی دیگر رویه قضایی فرانسه به قول «استفانی» و «لوا سور»<sup>37</sup> «بیش از آنکه مرور زمان را بپذیرد از آن متأثر

---

31. Beccaria.

32. Bentham.

33. Positivistes.

34. Criminel-né.

35. Criminel d'habitude.

36. Delinquants d'occasion.

37. Stefani, Levasseur et Bouloc, Procédure pénale, 11 éd., n. 129, p. 124.

است» و در جهت تضمین مجازات، گاهی این تأسیس حقوقی را به شکل بی‌قواره‌ای مسخ می‌کند. حال می‌توان پی برد در چنین شرایطی، جامعه بین‌المللی که به تحول افکار عمومی حساس و به پاسخگویی به نیازهای زمان مقید است، چگونه از این اوضاع بحرانی برای گستردن قلمرو مجازات سود برده است.

در عرصه حقوق بین‌الملل، نظریه حقوقی معاصر بیشتر بر ماهیت و اهمیت خاص جنایات جنگ و جنایات علیه بشریت پافشاری می‌کند و از این موضوع نتیجه می‌گیرد که وقتی پای اعمال خلاف حقوق طبیعی، عرف بین‌الملل و اصول کلی حقوق کیفری که ملل متمدن آن را شناخته‌اند در میان باشد، مرور زمان نمی‌تواند هیچ‌گونه نقشی در این میان بازی کند.

این عقیده نیز مدافعاتی دارد که عدم شمول مرور زمان نسبت به این جنایات، شکلی از اشکال حمایت بین‌المللی حقوق بشر به شمار می‌آید. برعکس، از نظر برخی نویسندگان، قاعده مرور زمان باید پیش از آنکه حقی را برای اشخاص به وجود آورد، اقدامی به‌موقع و به‌جا باشد و



ابزاري در خدمت سياست جنايي تلقی شود. اما درباره مبنای کهن قاعده مرور زمان، به خصوص نظریه فراموشی، اغلب نویسندگان این مبنا را در خصوص جنایات علیه بشریت منتفی می‌دانند.

نصوصی که پیش از دو جنگ جهانی تدوین شده است به جز قانون 24 مارس 1920 کشور آلمان و قانون شماره 10 مورخ 20 دسامبر 1945، هیچ‌گونه اشاره‌ای به مرور زمان نمی‌کند. استنباط آقای «گراون»<sup>38</sup> این است که این سکوت در مقام بیان، به عدم شمول مرور زمان نسبت به جنایات علیه بشریت دلالت می‌کند. آقای هرزوغ معتقد است که این نتیجه‌گیری کافی نیست. با این حال، دبیرکل سازمان ملل متحد در تحقیقی که در 1966 انجام داد این نتیجه‌گیری را کافی دانست و حقوق موضوعه فرانسه نیز آن را در مقررات خود منعکس ساخت.

امعان نظر در مجموعه آنچه گفته شد به تدوین دو قرارداد بین‌المللی، یکی در چارچوب سازمان ملل متحد (قرارداد 26 دسامبر 1968 که در 11 نوامبر 1975 به

---

38. Graven.

اجرا درآمد) و دیگری در چارچوب شورای اروپا (قرارداد 25 ژانویه 1974) انجامید. این دو قرارداد صریحاً عدم شمول مرور زمان را نسبت به جنایات جنگ و جنایات علیه بشریت اعلام می‌دارند؛ اما شعاع عمل آنها در نظام بین‌المللی به دلیل نبودن ابزار کافی برای مجازات این جنایات از نظر حقوقی محدود است. به علاوه، جز تعداد محدودی از کشورها بقیه به دلایل مختلف از امضا و تصویب این دو قرارداد خودداری نمودند.

### 3. اجرای اصل عدم شمول مرور زمان در مکان

وقتی اصل تفوق حقوق بین‌الملل را نسبت به حقوق داخلی پذیرفتیم، در نتیجه پیمان‌هایی که مرتباً امضا و تصویب می‌شوند بخش جدایی‌ناپذیر حقوق موضوعه محسوب می‌گردند و در صورت تعارض با قوانین ملی، نسبت به آن برتری می‌یابند. برخی از مقررات معاهدات حالت «خود اجرا»<sup>39</sup> شونده دارند؛ بدین معنی که محاکم داخلی می‌توانند مستقیماً این

---

39. Self-executing.

مقررات را درباره افراد به اجرا بگذارند بدون آنکه گنجاندن آنها در نظام قانونگذاری داخلی ضروری باشد. مقررات دیگری وجود دارد که این ضرورت را پیشبینی می‌کند. عهدنامه‌ها غالباً امضاکنندگان آن را ملزم می‌دارند که برای تضمین اجرای مفاد آن و به‌خصوص پیشبینی ضمانت اجرای کیفری مؤثر، تدابیر قانونگذاری لازم را اتخاذ کنند.

روش اخیر روشی است که درخصوص مرور زمان پذیرفته شده است (ماده 4 قرارداد سازمان ملل متحد مورخ 26 نوامبر 1968 و ماده 1 قرارداد اروپایی مورخ 25 ژانویه 1964 مقرر می‌دارند که امضاکنندگان متعهد می‌شوند که اصل عدم شمول مرور زمان را چه در مورد تعقیب و چه در مورد مجازات در نظام داخلی خود وارد کنند و در صورت اقتضا مرور زمان موجود را در این نظام لغو نمایند). این موضوع از پیش نیز در قوانین ملی بسیاری از کشورها رعایت شده بود، اما همواره در جهتی که امضاکنندگان قرارداد های فوق آرزو می‌کردند نبود.

راه حل بین‌المللی یعنی طریق عدم شمول مرور زمان که اصل مستقل و دائمی به شمار می‌آید. در ابتدا تنها به وسیله دو کشور از جمله فرانسه پذیرفته شد. راه‌حلهای دیگری با دامنه شمول محدودتر، به وسیله سایر کشورها به تصویب رسید. بعضی از کشورها که در انقضای مهلت مرور زمان از بی‌مجازات ماندن نازیها اندیشناک بودند، با تصویب قوانین استثنایی و یا اصلاح حقوق داخلی، به افزایش این مدت‌ها بسنده کردند. این راه‌حدها را باید مصالحه‌آمیز، گذار و محافظه‌کارانه تلقی کرد. بسیاری از نصوصی که قانونگذار کشور آلمان غربی تدوین کرده در خور توجه خاصی است. قانون 13 آوریل 1965 مرور زمان بیست سال را برای جنایات مهم از تاریخ 8 مه 1945 تا تاریخ 31 دسامبر 1949 (تاریخ تأسیس جمهوری فدرال آلمان) به حال تعلیق درآورد. با به تأخیر انداختن مرور زمان، مسئله در آستانه انقضای مهلت در تاریخ 31 دسامبر 1969 دوباره مطرح شد. به دنبال آن قانون 4 اوت 1969 مدت مرور زمان را برای جنایات جنگ از بیست

سال به سی سال افزایش داد و سرانجام مجلس قانونگذاری آلمان فدرال به الغای مرور زمان در خصوص این جنایات که از این نظر در حکم سایر جنایات حقوق داخلی نظیر قتل عمد تلقی می‌شوند، رأی داد. قوانین بسیاری، قلمرو عدم شمول مرور زمان را به مجموع جرایم حقوق بین‌الملل، جنایات علیه صلح؛ جنایات جنگ و جنایات علیه بشریت گسترش دادند. این همان جهتی بود که قرارداد سازمان ملل متحد مورخ 26 نوامبر 1968 به‌سوی آن گرایش یافت. ماده 1 این قرارداد توجه خود را به جنایات جنگ، علاوه بر آن به «تخلف شدید» از قرارداد ژنو مورخ 12 اوت 1949 و به جنایات علیه بشریت، از جمله کشتار دسته‌جمعی و «اعمال غیرانسانی که از سیاست آپارتاید ناشی می‌شود» معطوف کرده است در مقابل، قانون فرانسه مورخ 26 دسامبر 1964 عدم شمول مرور زمان را فقط نسبت به جنایات علیه بشریت که با ارجاع به تعریف اساسنامه نورنبرگ (بند ج ماده 6) به‌طور دقیق توصیف شده است، جاری می‌داند. این تعریف

در تصمیم سازمان ملل مورخ 13 فوریه 1946 مجدداً منعکس شده است.

#### 4. اجرای اصل عدم شمول مرور زمان در زمان طرح مسئله:

می‌دانیم که بحث و مجادله در باره مرور زمان در جو خاصی گذشت و هدف از آن این بود که جنایتکاران نازی زمان جنگ که بعدها شناخته شدند و از نظر قوانین داخلی جنایات آنها مشمول مرور زمان شده بود، بدون مجازات نمانند.

در این شرایط به‌جا بود اولاً، میزان اعتبار نصوصی که به آن اشاره شد در خصوص جنایاتی که در اثنای جنگ دوم ارتکاب یافته بود تعیین شود؛ ثانیاً به تبع آن، مسئله تعارض قوانین در زمان حل و فصل گردد.

تاکنون دو نظریه که هر یک از یک میزان یقین برخوردار بوده بیان شده است، بدون آنکه تا به امروز امکان آشتی آنها محتمل باشد.

برطبق نظریه نخست ابتدا باید راه حل موضوع را در حقوق داخلی جستجو کرد، سپس آن را به حقوق بین‌الملل اشاعه داد. از

يك سو، در حقوق داخلي، اصلي بنيادي وجود دارد كه اغلب كشورها ارزشي در حد اصول حقوق اساسي براي آن قائلند و آن، اصل قانوني بودن جريم و مجازاتها و نتيجه آن، يعني عطف به ما سبق نشدن قوانين جزايي است. اين اصل در نظام بين‌المللي به وسيله اسناد بي‌شماري اعلام شده است (ماده 11-2 اعلاميه حقوق بشر مورخ 10 دسامبر 1948؛ ماده 7-1 قرارداد اروپايي پاسداري از حقوق بشر و آزاديهاي اساسي مورخ 4 نوامبر 1950؛ ماده 15-1 ميثاق بين‌المللي حقوق مدني و سياسي مورخ 19 دسامبر 1966؛ و ماده 28 قرارداد وين در باره حقوق عهدنامه‌ها مورخ 23 مه 1969). از سوي ديگر، درخصوص مرور زمان، عموماً اين نکته در حقوق داخلي پذيرفته شده است كه قوانين موضوع مهلت مرور زمان بي‌درنگ نسبت به زمان در حال مرور قابل اجرا هستند. در مقابل، اين قوانين نمي‌توانند طبق اصل عطف به ما سبق نشدن قانون، پيش از آنكه اعتبار قانوني پيدا كنند مرور زمان حاصل شده را متزلزل نمايند. در نتيجه، يك قرارداد بين‌المللي (به عنوان مثال،

قرارداد سازمان ملل متحد مورخ 26 نوامبر 1968 که عدم شمول مرور زمان را نسبت به جنایات جنگ و جنایات علیه بشریت اعلام کرده بود) نمی‌تواند اثری بر تعقیب مجدد و مجازات‌هایی که از نظر قوانین داخلی مشمول مرور زمان شده‌اند، داشته باشد.

نظریه دوم مخالف نظریه اول است. برطبق این نظریه ابتدا باید راه حل موضوع را در حقوق بین‌الملل یافت، سپس آثاری در حقوق داخلی بر آن بار کرد. طرفداران این نظریه از سویی معتقدند که حقوق بین‌الملل بر پایه عرف و عادت بنا شده و اسناد بین‌المللی موجد قاعده حقوقی نیست، بلکه کاشف از آن است؛ بنابراین، اصل عطف به ما سبق نشدن قوانین جزایی نمی‌تواند به معارضه با مفاد این اسناد برخیزد. از آنجا که حقوق بین‌الملل جزایی برای اجرا به وساطت حقوق داخلی نیاز دارد، قاعده‌ای را که مقرر می‌دارد، باید با وضع مقرراتی که خصوصیت اعلامی، تصدیقی و تفسیری دارد، به صورت جزء جدایی‌ناپذیر حقوق داخلی درآید (مثال: قانون فرانسه



مورخ 26 دسامبر 1964). از سوی دیگر، اعتقاد براین است که عدم شمول مرور زمان جوهره جنایات جنگ و جنایات علیه بشریت را تشکیل می‌دهد؛ بنابراین، ضرورتی ندارد که برای آینده عدم شمول مرور زمان را نسبت به این جنایات «اعلام» کنیم، بلکه کافی است برای گذشته و آینده وجود این امر را «احراز» نماییم.

### قراردادهای بین‌المللی:

قرارداد ملل متحد مورخ 26 نوامبر 1968 که عدم مشمول مرور زمان را درباره جنایات جنگ و جنایات علیه بشریت اعلام داشته است، هیچ‌گونه محدودیت زمانی دربر ندارد. این جنایات «در هر زمانی ارتکاب یافته باشند» (ماده 1) مشمول مرور زمان قرار نمی‌گیرند.

در مقابل، قرارداد اروپایی مورخ 25 ژانویه 1974 که بر همین اصل صحه گذاشته است، نسبت به جرایم ارتكابي، پیش از آنکه قرارداد مزبور وارد مرحله اجرایی شود قابل اجرا نیست، مگر «در مواردی که مهلت مرور زمان هنوز در این تاریخ منقضی نشده باشد». بنابراین، قرارداد

فوق امکان لغو مرور زمان مکتسب را منتفی می‌داند. مرور زمان تعقیب و مرور زمان مجازات هر دو در این قرارداد منظور بوده است. در مجموع به نظر می‌رسد راه‌حلهایی که در حقوق بین‌الملل پذیرفته شده‌اند یک شکل نباشند. در این زمینه اسناد بین‌المللی دیگری را نیز می‌توان ذکر کرد از جمله:

موافقتنامه لندن مورخ 8 اوت 1945 که اساسنامه دادگاه بین‌المللی نورنبرگ ضمیمه آن است.

قرارداد اروپایی پاسداری از حقوق بشر و آزادیهای اساسی مورخ 4 نوامبر 1950.

میثاق بین‌المللی ملل متحد ناظر بر حقوق مدنی و سیاسی مورخ 19 دسامبر 1966.

#### ج. تعدد اوصاف:

##### 1. تعدد جنایت جنگ و جنایت علیه بشریت

تحقق این فرض غالباً محتمل است، اما وضعیتهای گوناگونی را باید از یکدیگر باز شناخت. مثالی که همواره عنوان می‌شود، وضع رزمنده‌ای است که به وسیله مقامات اشغالگر دستگیر می‌شود (عمل

قانوني)؛ سپس در جریان بازجویی تحت شکنجه قرار می‌گیرد (جنایات جنگ) و سرانجام به اردوگاه مرگ تبعید می‌گردد و یا از وجود او در آزمایش‌های پزشکی استفاده می‌شود (جنایات علیه بشریت). این مثال را آقای «منتون»<sup>40</sup> وزیر دادگستری به‌هنگام دادرسی نورنبرگ نقل کرده است. در اینجا ارتکاب هر یک از اعمال به‌طور جداگانه مشخص است و تعدد واقعی جرایم وجود دارد. در نتیجه می‌توان علیه متهم قرار مجرمیت متعدد صادر کرد.

وضعیت در وقتی که عمل واحد دارای عناوین متعدد جرم در متون مختلف باشد کاملاً فرق می‌کند، بدین شکل که تبعید افراد غیرنظامی به اردوگاه مرگ، هم می‌تواند به‌عنوان جنایت جنگ تلقی شود (به مفهوم بند 5 ماده 1 فرمان 29 اوت 1944) و هم جنایت علیه بشریت (به مفهوم بند «ج» ماده 6 اساسنامه نورنبرگ). حتی اگر به‌گونه‌ای دیگر توصیف شود، عمل واحد نمی‌تواند به یک مجرمیت متعدد منجر گردد و باید به دقیق‌ترین مفهوم کیفری متصف

---

40. Menthon.

شود. اما این امر زمانی است که ما در مقابل يك تعدد معمولي اوصاف منطبق با يك جرم واحد قرار بگیریم. در فرض تعدد معنوي جرم، طبق نظریه حقوق و رویه قضایی حاکم، وقتی دو جرم همزمان که به يك وسیله ارتکاب یافته‌اند با مقاصد مجرمانه کاملاً متفاوت مشخص شوند، وضع اساساً فرق می‌کند. نصوصی که نقض شده‌اند هدفشان ضمانت حفظ منافع فردي و جمعي با ماهیت کاملاً متفاوت است. بنابراین اعلام مجرمیت مضاعف در این صورت، قابل توجیه است. می‌توان گفت به تعداد مقرراتی که نقض شده است عنصر معنوي خاص وجود دارد. در نتیجه، نظریه علمای حقوق و رویه قضایی چنین تعدد عناوینی را در حکم يك تعدد مادي جرم تلقی می‌کند و همان آثار را بر آن مترتب می‌داند.

بدین ترتیب يك عمل واجد می‌تواند در عین حال يك جنایت جنگ و يك جنایت علیه بشریت به‌شمار رود. یعنی دو جرم با عناصر متشکله متفاوت توصیف گردد و به اصدار يك اعلام مجرمیت مضاعف منجر شود.

## 2. اجرای قاعده اعتبار امر مختوم:

وقتی تعقیب متهم تحت یکی از عناوین جرم به رأی قعطي محکمه انجامید، دیگر نمی‌توان برای همین اعمال حتی با عنوان دیگری فرد مورد نظر را متهم و یا دستگیر کرد. اعتبار امر مختوم و قاعده منع «پیگرد و مجازات مکرر»<sup>41</sup> چنین راه‌حلی را اقتضا می‌کند. قاعده اخیر در واقع هدفش تضمین حمایت از حقوق فردی خواننده دعوی است. در هر حال، برای آنکه از تعقیب بعدی جلوگیری شود باید عمل مجرمانه در تمام ارکان خود - خواه قانونی و خواه مادی - با عمل مجرمانه‌ای که ابتدائاً موجب تعقیب شده است مشابه باشد و عناصر وصف جدید با شرایطی که جرم نخست را به وجود آورده خلط نشود.

بدین ترتیب، بعد از محکومیت قطعی برای جنایات جنگ نمی‌توان به اتهام جنایت علیه بشریت به تعقیب مجدد پرداخت مگر اینکه تعقیب بر پایه عناصری که نخستین بار در نظر گرفته نشده است مبتنی باشد. در هر صورت عمل مادی باید متفاوت باشد. عنصر معنوی جرم هرچند که حسب عنوان جدید جرم متفاوت باشد، اما به

---

41. Non bis in idem.

تنهایی نمی‌تواند مبنای تعقیب جدید قرار گیرد.

#### د. محاکم صلاحیت‌دار

##### 1. محکمه بین‌المللی

این محکمه در پایان جنگ دوم جهانی تأسیس شد و موقتاً به‌کار پرداخت. جنایتکاران بزرگ جنگ به‌وسیله دادگاه‌های نظامی بین‌المللی نورنبرگ و توکیو که صلاحیت آنها طبق مقررات مندرج در اساسنامه‌های مربوط تعیین شده بود، محاکمه شدند. دعاوی دیگری درخصوص جنایتکاران جنگ در برابر دادگاه‌های ملی و یا دادگاه‌های نظامی نیروهای فاتح مطرح شد که پاره‌ای از این دادگاه‌ها از قضاوت با تابعیت‌های مختلف تشکیل شده بود.

موضوعی که در زمان ما برای توسعه حقوق بین‌الملل کیفری اساسی است، تأسیس یک دیوان کیفری بین‌المللی دائمی است که در قضاوت جرایم مهم حقوق بین‌الملل صالح

باشد. بسیاری از کسانی که به تأسیس چنین دیوانی دل‌بسته‌اند بر اهمیت دشواری‌هایی که باید از پیش پا برداشته، پافشاری می‌کنند. در مجموعه کوشش‌هایی که تا به امروز به عمل آمده به نتایج نومی‌کننده‌ای انجامیده است.

یکی از مسائلی که باید حل و فصل شود، تقسیم صلاحیتها بین دیوان بین‌المللی و محاکم ملی است. پاره‌ای قراردادها مقرراتی دربردارند که صلاحیت اولیه دیوان و صلاحیت ثانویه دادگاه‌های داخلی را به رسمیت شناخته است. معیاری که گاهی در تعیین صلاحیت در نظریه علمای حقوق به چشم می‌خورد، بر تفکیک مجرمان «بزرگ» و «کوچک» استوار است. رسیدگی به جنایات گروه اخیر معمولاً در صلاحیت محاکم ملی است، مگر محاکمه آنها ممنوع و یا بی‌مناسبت تشخیص داده شود. عموماً حقوق بین‌الملل کیفری صلاحیت همزمان محاکم بین‌المللی و محاکم ملی را می‌پذیرد و امکان تعقیب مضاعف بین‌المللی و داخلی را تأیید می‌کند.

## 2. محاکم ملی

همین که قاعده رفتار از نظر بین‌المللی مشخص شد، ضمانت اجرای حفظ آن با وساطت نظام‌های کیفری ملی میسر است. این نظام‌ها، ارکان مجازات بین‌المللی به‌شمار می‌روند. در اینجا باید به نکته‌ای اشاره کرد که پاره‌ای نویسندگان بر آن تأکید نموده‌اند و آن ضعیفی است که از این تشکیلات ناشی می‌شود. به عقیده آنها این نگرانی همواره وجود دارد که محاکم ملی نسبت به اتباع کشور خود بیش از حد رأفت نشان دهند. با اینهمه، تردیدی نیست که قضات ملی وقتی رسالتی بین‌المللی به‌عهده می‌گیرند در حکم قضات بین‌المللی محسوب می‌شوند و مانند آنها رفتار می‌کنند.

حقوق بین‌الملل کیفری و روش عملی در سطح بین‌المللی بر این پایه است که صلاحیتها را با حفظ تقدم و تأخر بین کشورها تقسیم کند؛ بدین‌ترتیب که اصل تقدم صلاحیت قوانین و دادگاه‌های محل ارتکاب جرم را (صلاحیت محلی) برای کشورها شناخته است. سایر معیارهای معمول نظیر شخصیت فعال، شخصیت انفعالی،



صلاحیت واقعی و صلاحیت جهانی نیز به طور  
فرعی پذیرفته شده است.

معیاری که اعلامیه مسکو مورخ 30  
اکتبر 1943 و پیمان لندن مورخ 8 اوت  
1945 منظور داشته‌اند، همان صلاحیت محلی  
است. (در دیباچه پیمان لندن آمده است  
که مسئولان این جنایات «به کشورهای که  
در آن مرتکب فجایع خود شده‌اند  
بازگردانده می‌شوند تا طبق قوانین این  
کشورها محاکمه و مجازات شوند»).

سیستم صلاحیت جهانی به وسیله  
قراردادهای ژنو مورخ 12 اوت 1949  
پذیرفته شده است. بدین ترتیب، این  
قراردادها یک رشته مجازاتهای بین‌المللی  
درباره جرایم مهم وضع کرده‌اند. در مورد  
قرارداد اروپایی مبارزه با تروریسم  
مورخ 27 ژانویه 1977 وضع به همین ترتیب  
است. قاضی محل دستگیری متهم اجازه دارد  
قانون کشور خود را به اجرا بگذارد. در هر  
صورت متهم به یک جنایت جنگ و یا جنایت  
علیه بشریت قابل مجازات است، حتی اگر  
قانون کشور متبوع او و یا قانون کشور  
زیان‌دیده اتهامی را متوجه او نسازد.

هـ . دعوای ضرر و زیان ناشی از جرم:

### 1. دعوای حقوقی افراد

شعبه کیفری دیوان کشور فرانسه، رأی محکمه تشخیص اتهام دیوان استیناف پاریس را درخصوص قبول شکایت مدعی خصوصی به خواسته ضرر و زیان شخصی ناشی از ارتکاب جنایاتی علیه بشریت تأیید کرد. در درخواست رسیدگی فرجامی آمده که ماهیت این جرم به گونه ای است که بیش از همه اجتماع از آن متضرر می شود و عناصر متشکله این جرم طوری است که می توان آن را از جنایات علیه افراد بازشناخت. در نتیجه، تشخیص اوضاع و احوال و انگیزه های مشخصه جرم از سوی افراد خاص به قائم مقامی دادستان پذیرفته نیست. اما شعبه کیفری دیوان کشور این استدلال را رد کرد.

### 2. دعوای حقوقی انجمنها

به دنبال هیدجان و تأثیری که تجدید فعالیت گروه های نازی در فرانسه برانگیخت و به خصوص به دنبال فعالیت این گروه ها در سال های اخیر در کشور آلمان فدرال، از سوی نمایندگان مجلس درباره

چگونگی مبارزه علیه بازگشت گرایشهای نژادپرستانه و ضد سامی از نخست‌وزیر پرسشهای کتبی بسیار به عمل آمد. در پاسخ به این پرسشها رئیس دولت اشاره کرده که موضوع پس از تصویب طرح قانونی مجلس سنا مورخ 12 آوریل 1979 که به اجتماعات اجازه می‌دهد در مورد خسارت ناشی از جنایات جنگ و جنایات علیه بشریت از همان حقوقی که برای مدعیان خصوصی شناخته شده است برخوردار شوند، در دست مطالعه است.

این امر با قوانین 2 فوریه 1981 و 10 ژوئن 1983 به تحقق پیوست. بند 4 ماده 2 جدید آیین دادرسی کیفری، به مجامعی که هدف آنها مبارزه با جنایات علیه بشریت یا جنایات جنگ است و یا دفاع از منافع معنوی و شرافت نیروهای مقاومت و تبعیدشدگان را به عهده دارند، اجازه می‌دهد تا همانند مدعی خصوصی، حقوق ناشی از ارتکاب این جنایات را استیفا کنند.

#### و. کیفرها:

کیفرهایی که درباره جنایات علیه بشریت قابل اجرا می‌باشند همان کیفرهایی

هستند که در حقوق داخلی برای مجازات  
جرایم عادی پیش‌بینی شده‌اند و به‌عنوان  
اساس مجازات این جرایم به‌کار می‌روند.  
دیباچه پیمان لندن مورخ 8 اوت 1945  
وظیفه مجازات چنین جنایاتی را به عهده  
نظام قانونگذاری داخلی نهاده است.